



«برگه سفید امضای بخش خصوصی»

به وزیر کار اطلاعاتی رژیم

و نکاتی درباره سازماندهی مبارزه طبقاتی کارگران

سهراب شباهنگ

مرداد 1395

به گزارش روزنامه شرق (28 تیر 1395) علی ربیعی در جلسه هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران گفت: «در هیچ دوره‌ای مسئولان حوزه کار با بخش خصوصی این گونه تعامل نداشته اند، چنانچه اکنون نمایندگان بخش خصوصی آن چنان به تعامل میان وزارت کار با بخش خصوصی اعتقاد دارند که در زمان تعیین دستمزد، برگه سفید امضا به من می‌دهند تا در کنار نمایندگان کارگری، مزد را تعیین کنیم. چنین اعتمادی دستاورد بزرگی بود که در دولت تدبیر و امید اتفاق افتاده است.» (تکیه بر کلمات از من است. س. ش.)

دادن برگه سفید امضا از سوی سرمایه داران به وزیر کاری که سال ها در دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی، در سرکوب کارگران و در هم شکستن سازمان هایشان، در سر هم بندی کردن دار و دسته های مزدور و تبهکار به اسم شوراهای اسلامی کار و در مسلط کردن رژیم اختناق و خفقان بر توده های مردم خدمت کرده امری کاملاً طبیعی است! در سایه چنین «تعامل ها» و اعتمادهایی است که سرمایه داری مرتجع و غارتگر ایران و رژیم مرتجع، غارتگر و خونخوار اسلامی قادر می شوند مزد کارگران را در سطح یک چهارم خط فقر نگاه دارند؛ با چنین تعامل هائی است که قراردادهای موقت بر بیش از 95% کارگران مشمول قانون کار تحمیل می شود؛ در چنین تعامل هائی است که بحران های سرمایه داری شدیدترین ضربه ها را بر کارگران وارد می آورند و سرمایه داران و دولت سرمایه داری اسلامی حتی «ضربه گیرها» و «مُسکن» های معمول در کشورهای سرمایه داری و ابزارهای دفاعی عادی کارگران را نیز لگدمال می کنند و در یک کلام «سنگ ها را بسته، سگ ها را می گشایند!»؛ در سایه چنین تعامل هائی است که کارگران را به «جرم» اعتراض به پایمال شدن حقوقشان به تحمل ضربات شلاق محکوم می کنند؛ به یمن چنین تعامل هائی است که کارفرمایان خصوصی و دولتی قادر می شوند ماه ها و گاه سال ها از پرداخت حقوق کارگران طفره روند؛ با

شماره ۵۰ - شهریور ۱۳۹۵

نوشته های این شماره:

«برگه سفید امضای بخش خصوصی» به وزیر کار اطلاعاتی

رژیم و نکاتی درباره سازماندهی مبارزه طبقاتی کارگران ص ۱

ماجرای جویی - ولادیمیر ایلچ لنین ص ۵

صدایی آلمانی درباره جنگ - ولادیمیر ایلچ لنین ص ۸

درآمدها و سرچشمه هایشان

سرمایه جلد سوم - بخش ۷

کارل مارکس ص ۹

دو شعر از داریوش سلحشور ص ۲۴

برای ارتقای خیزش

ما به یاری همه جانبه

انقلابیان پرولتاری

نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

چنین تعامل هائی است که به سادگی در کارخانه ها و کارگاه ها را می بندند و بی وقفه بر شمار توده های میلیونی بیکار می افزایند ...

گفتهٔ ربیعی در مورد برگهٔ سفید سرمایه داران به او در زمینهٔ مذاکرات مزد و توجه به ماهیت به اصطلاح نمایندگان کارگران در شورای عالی کار که در واقع گماشتگان کارفرمایان و دولت هستند، ماهیت فریبکارانهٔ «سه جانبه گرائی» به ویژه از نوع وطنی آن را به خوبی نشان می دهد. این «سه گانه» در رژیم اسلامی سرمایه، به «یگانه» تبدیل شده است: به «خدای یگانه آنها» یعنی سرمایه.

بار اصلی بحران اقتصادی سرمایه داری ایران که با سیاست نظامی گری و هژمونی طلبی ارتجاعی منطقه ای رژیم شدت آن دوچندان شده است بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان افتاده است. یک نمونهٔ آن بیکاری حدود 6 میلیون نفر - به اعتراف کارگزاران خود رژیم - است در حالی که طبق آمارهای انتشاریافتهٔ خود رژیم کمتر از 5% کارگران بیکار از بیمهٔ بیکاری بهره مند اند. تلاش های رژیم جمهوری اسلامی طی بیش از دو دهه در زمینهٔ محروم کردن میلیون ها کارگر از شمول برخی مواد قانون کار، اینک در دورهٔ ریاست جمهوری روحانی و وزارت کار ربیعی امنیتی به یکی از سیاست های اصلی این دولت برای محروم کردن کارگران کارگاه های کمتر از ده شاغل و بخش های وسیع دیگری از کارگران (مانند کارگران مناطق آزاد اقتصادی) از شمول کل مواد قانون کار تبدیل شده است، سیاستی که به راه های مختلف در صدد به تصویب رساندن و اجرای آن هستند.

اما سرکوب، قهر (قانونی و غیر قانونی)، استثمار و غارت تنها یک سوی چهرهٔ رژیم را تشکیل می دهد، طرف دیگر آن فریبکاری و نیرنگ، دروغگوئی و وعده های پا در هوا بویژه به کارگران و دیگر توده های زحمتکش است. چهرهٔ پلید رژیم خمینی از نخستین روز بنیانگذاری اش تا امروز با این دو نیمرخ کریه مشخص می شود: سرکوب خشن، کشتار، استثمار و غارت از یک سو و فریبکاری، نیرنگ، دروغگوئی و وعده های پا در هوا از سوی دیگر. علی ربیعی، یک نمونهٔ کامل از این دوگانهٔ کریه و پلید است: او که در 28 تیر ماه در مقابل سرمایه داران گردآمده در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن چاکری و وفاداری خود را با صراحت و چاپلوسی تمام به سرمایه و سرمایه داران اعلام کرد،

در 31 تیر 1395 یعنی تنها سه روز بعد در لرستان گفت: «دولت تدبیر چند محور دارد. ما بنا نداریم به هیچ عنوان جای خادم و مخدوم را عوض کنیم و سعی کردیم که همواره کارگران را در جایگاه کارفرمای دولت ببینیم.» (تکیه بر کلمات از من است.) این از معجزات بی شمار رژیم جمهوری اسلامی است که وزیر کار آن، هم می تواند برگهٔ سفید امضا از سرمایه داران بگیرد و هم مخدومش طبقهٔ کارگر باشد! همین ربیعی که در اتاق بازرگانی از تعامل عالی و اعتماد بین خود و سرمایه داران حرف می زند و می گوید بخش خصوصی به او برگهٔ سفید امضا برای تعیین مزد در کنار «نمایندگان کارگری» (بخوانید مزدوران گماشتهٔ رژیم در میان کارگران برای سرکوب و کنترل آنها، که خود ربیعی در آغاز روی کار آمدن رژیم یکی از همان ها بود) داده، آری هم او در لرستان، خود و «دولت تدبیر و امید» را خادم کارگران و کارگران را «کارفرمای دولت» می نامد! طرفه کارفرمایی که به محض اعتراض برای ابتدائی ترین حق خود به شلاق کشیده می شود، شکنجه و زندانی می گردد و حتی به قتل می رسد! خمینی هم می گفت که دست کارگران را می بوسد و در همان حال ضد کارگری ترین سیاست ها را دیکته می کرد.

کارگران و دیگر توده های زحمتکش جامعه باید هر دو چهرهٔ رژیم را به درستی بشناسند و هر قدر روشنگری و افشاگری در این زمینه صورت گیرد زیاد نیست. اما باید دانست که روشنگری و افشاگری با آنکه لازمند کافی نیستند. روشنگری و افشاگری در نهایت می توانند به امر شناخت درست و علمی کارگران و توده های زحمتکش از وضعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی- فرهنگی خود و در ک علل نابسامانی ها کمک کنند که البته اگر به این امر نایل شوند عالی است اما به خودی خود موجب شناخت کامل کارگران از وضعیت خود و شرایط اقتصادی و اجتماعی ای که با آن درگیرند نمی شود. برای به دست آوردن شناخت کار نظری در کنار مبارزهٔ سیاسی و اقتصادی - اجتماعی لازم است. شناخت به تنهایی کافی نیست. شناخت باید راهنمای عمل برای تغییر شرایط باشد یعنی به تغییر انقلابی وضعیت اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کارگران که تنها با عمل جمعی خود توده های ذی نفع امکان پذیر است یاری رساند. خود شناخت در این روند تکامل می یابد و صیقل زده می شود. شناخت به طور کلی محصول عمل است.

گفته های ربیعی علاوه بر نشان دادن دو چهره رژیم، پیوند درونی آن را با کارفرمایان آشکار می کند. از این رو ما به افشای او بسنده نمی کنیم و می کوشیم عملی را که با آن طبقه کارگر می تواند شرایط حاکم را تغییر دهد بررسی کنیم.

نکاتی در باره عرصه ها، اشکال و شیوه

سازماندهی مبارزه طبقاتی کارگران

عمل طبقه کارگر برای تغییر ریشه ای وضعیت خود، همان مبارزه طبقاتی این طبقه به ضد سرمایه داران و دولت آنها و دیگر نهادهای سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک طبقات استثمارگر است. این مبارزه در سه عرصه اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و نظری- فرهنگی صورت می گیرد و تنها در صورتی که این سه مبارزه با هدف واحد یعنی برانداختن نظام سرمایه داری و کار مزدی، محو استثمار و طبقات به طور کلی، انجام شود می تواند به نتیجه مطلوب برسد.

مبارزات طبقه کارگر ایران از این قانون کلی مبارزات طبقاتی پرولتاریای جهانی مستثنی نیست. مبارزه طبقاتی کارگران ایران هم لازم است در سه عرصه اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و نظری- فرهنگی صورت گیرد و به پیش برده شود:

1 مبارزه در عرصه های اقتصادی - اجتماعی مانند: مبارزه

برای افزایش مزد حداقل معادل میانگین هزینه خانوار شهری بر اساس آمار بودجه خانوار در کشور و افزایش آن به تناسب نرخ تورم و میانگین رشد بارآوری کار، مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه، دو روز تعطیل متوالی در هفته و حداقل یک ماه مرخصی با حقوق در سال، مبارزه برای حق اعتصاب تمام کارگران مزدی، مبارزه برای به رسمیت شناختن تعطیلی رسمی و با مزد روز اول ماه در تمام کشور و در تمام رشته ها و واحدهای کار مزدی، مبارزه برای آزادی کارگران زندانی و زندانیان سیاسی، مبارزه برای بیمه اجتماعی تمام کارگران شاغل و بیکار، مبارزه با قراردادهای موقت و سفید امضا و تجدید نظر در قراردادهای کار با دخالت نمایندگان منتخب کارگران، مبارزه برای برابری زن و مرد در تمام زمینه های مربوط به استخدام، اشتغال، تصدی مسئولیت ها، مزد، مزایا، مرخصی، بازنشستگی و غیره، مبارزه برای پرداخت بیمه بیکاری به کل کارگران بیکار و جویندگان کار، مبارزه برای مرخصی با مزد و مزایا به مدت حداقل 4 ماه برای زنان کارگر باردار و تأمین هزینه زایمان و

مراقبت و درمان های لازم از سوی بیمه های اجتماعی یا دولت، ایجاد مهد کودک و کودکستان رایگان برای تمام کارگران، آموزش رایگان برای همه مردم در تمام سطوح و آموزش اجباری همگانی تا 16 سالگی، مبارزه با کار کودکان و نوجوانان زیر 16 سال، مبارزه با هر گونه تبعیض جنسی، مذهبی، ملی و قومی در محیط کار، مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری (مستقل از دولت، کارفرما، احزاب سیاسی و نهادهای دینی) برای تمام کارگران و مزد بگیران کشور مستقل از جنسیت، عقیده، ملیت، قومیت و رشته فعالیت آنها، مبارزه برای مذاکرات و قراردادهای جمعی، مبارزه برای ایجاد بازرسی کارگری منتخب کارگران در رشته های مختلف تولیدی و خدماتی، مبارزه برای دخالت فعال کارگران در تدوین قانون کار، مبارزه برای پرداخت فوری حقوق های عقب افتاده کارگران از یک صندوق ملی که کارفرمایان بدهی مزدی خود را به آن صندوق بپردازند، مبارزه برای تأمین مسکن با مساحت کافی برحسب تعداد اعضای خانوار، دارای آب لوله کشی، برق، حمام و سرویس های بهداشتی، شفاژ، تلفن و غیره برای تمام کارگران؛ مبارزه برای حداکثر 30 سال کار و یا 60 سال سن برای بازنشستگی بر اساس بالاترین حقوق دریافتی و افزایش آن مانند دیگر مزدها، کاهش سال های خدمت برای حق استفاده از بازنشستگی برای کارهای سخت...

2) مبارزه در عرصه سیاسی مانند: مبارزه برای آزادی عقیده، بیان، قلم، گرد همائی، تظاهرات، راه پیمائی، تحصن و غیره؛ مبارزه برای آزادی تشکل و حزب؛ مبارزه برای جدائی دین از دولت و آموزش، حذف کمک های دولتی به نهادهای دینی و لغو تمام امتیازات روحانیت؛ مبارزه با نظامیگری، هژمونی طلبی سیاسی مذهبی و شوونیسم؛ مبارزه برای لغو مجازات اعدام؛ مبارزه برای لغو تمام قوانین و مقررات ضد دموکراتیک و به ویژه قوانین و مقررات و رسوم ضد زن؛ مبارزه برای برابری زن و مرد در تمام عرصه های حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ مبارزه برای حق برابر زنان با مردان در امر طلاق و نیز در نگاهداری و تربیت فرزندان و اداره خانواده، مبارزه برای ممنوعیت چندهمسری و صیغه؛ مبارزه برای ممنوعیت سنگسار، شلاق، شکنجه جسمی و روانی؛ مبارزه برای ممنوعیت سنگسار، شلاق، مثله کردن و دیگر مجازات های بدنی و تحقیر آمیز؛ مبارزه برای استقلال قوه قضائی از دستگاه اجرائی و از نهاد روحانیت؛ مبارزه برای محاکمات علنی با حق دفاع آزادانه متهم و حق تعیین وکیل

مدافع؛ مبارزه برای برابری حقوق ملت های ساکن ایران و به رسمیت شناختن حق آنها در تعیین سرنوشت خود؛ مبارزه با جنگ های تجاوزکارانه و ارتجاعی در منطقه و در جهان؛ مبارزه با سلطه طلبی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم؛ پشتیبانی از مبارزات طبقه کارگر با سرمایه داران و دیگر طبقات استثمارگر در سراسر جهان؛ پشتیبانی از مبارزات توده های تحت ستم با امپریالیسم و ارتجاع محلی در سراسر جهان.

3) در عرصه مبارزه نظری - فرهنگی: مبارزه نظری طبقه کارگر حوزه های وسیعی را دربر می گیرد. هدف این مبارزه ارائه شناخت علمی از وضعیت جامعه سرمایه داری و تضادهای آن، نشان دادن امکان و ضرورت از میان رفتن نظام سرمایه داری، امکان استقرار جامعه سوسیالیستی از طریق مبارزه طبقاتی پرولتاریا که ضرورتاً از طریق سرنگونی بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر از قدرت سیاسی، درهم شکستن ماشین دولتی آنها و استقرار فرمانروایی پرولتاریا و اتحاد کارگران با دیگر زحمتکشان روستا و شهر به فرجام می رسد. مبارزه نظری پرولتاریا همچنین به روشن کردن مسایل مبارزات سیاسی و مبارزات اقتصادی- اجتماعی طبقه کارگر و طرح و حل درست آنها کمک می کند.

مبارزه فرهنگی پرولتاریا، مبارزه ای است برای خودآگاهی این طبقه، همچون طبقه ای مستقل با خواست ها و بینش و چشم انداز معین؛ پرولتاریا علاوه بر درک علمی، تجارب مبارزه طبقاتی و توانائی های فنی و سازمانی به اخلاق، هنر و ادبیاتی نیازمند است که او را در راه رسیدن به آزادی از استثمار و نظام طبقاتی یاری و تقویت کنند. این فرهنگ که مانند دیگر امور مربوط به طبقه کارگر سرشتی بین المللی دارد با تلاش خود این طبقه و با تکیه بر عالی ترین دستاوردهای فرهنگی تاکنونی بشر در سراسر جهان به دست می آید و تکامل می یابد.

مبارزات نظری و فرهنگی پرولتاریا در مصاف و در نقد ایده ها و دستگاه های نظری و فرهنگی بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر تکامل می یابند و یکی از مهمترین حوزه های عملکرد آنها نقد دستگاه های نظری و فرهنگی غیر پرولتاری است.

در ایران به خاطر عقب ماندگی اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که سلطه نزدیک به چهار دهه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی باعث تشدید، گسترش و تعمیق آن گردیده است، یک وظیفه بزرگ مبارزه نظری- فرهنگی علاوه بر مبارزه با دستگاه

فکری و ایدئولوژیک بورژوازی و تولیدات آن، مبارزه نظری و فرهنگی با ایده ها و فرهنگ های ارتجاعی پیشاسرمایه داری هم هست.

ضرورت سازماندهی درخور با عرصه های مختلف

مبارزه طبقاتی و اشکال و شیوه های مبارزه

هر عرصه مبارزه نیازمند سازمان های ویژه خود و اشکال و روش های خاص خود است. بدین سان طبقه کارگر نیازمند سازمان هایی برای مبارزه اقتصادی - اجتماعی، مبارزه سیاسی و مبارزه نظری- فرهنگی است. سندیکاهای مستقل کارگری (مستقل از دولت، کارفرما، احزاب سیاسی و نهادهای دینی) با شکل گیری در درون کارخانه ها و دیگر مراکز کار مزدی (نه از بالا و از بیرون)، شکل و ابزار مناسبی برای مبارزات اقتصادی - اجتماعی اند. بی تردید اعتصاب، تظاهرات، راه پیمائی، تحصن و غیره - با یا بدون وجود سندیکا - همواره جزء ابزارها و روش های مبارزاتی کارگران بوده اند و هم اکنون نیز هستند و همه آنها متکی بر نوعی سازماندهی - گیریم سازماندهی خاص، موردی و موقتی ad hoc هستند. این سازماندهی که مهم و گاه تعیین کننده است در اینجا مورد نظر نیست. در اینجا بحث بر سر سازمان دائمی یا عمومی مبارزه طبقاتی در عرصه اقتصادی - اجتماعی است. با چنین درکی است که می گوئیم سندیکاهای مستقل کارگری، شکل و ابزار مناسبی برای مبارزات اقتصادی - اجتماعی اند.

حزب سیاسی انقلابی طبقه کارگر ابزار مهم و اصلی مبارزه طبقه کارگر در عرصه سیاسی است. در اینجا هم باید توجه شود که حزب تنها سازمان سیاسی کارگران نیست. در عمل های مشخص مانند تظاهرات و اعتصاب های سیاسی و دیگر حرکات سیاسی بی تردید نوعی سازماندهی خاص، موردی و موقتی وجود دارد که با وجود حزب یا بدون وجود آن عمل می کند (در شرایط وجود حزب سیاسی انقلابی معمولاً این حزب می تواند رهبری و سازماندهی آن حرکات را در دست گیرد). اما حزب، سازمان سیاسی دائمی و عام پرولتاریاست و سازمان خاص، موردی و موقت نیست.

به همین ترتیب سازمان های موردی و یا دائمی و عامی برای مبارزه نظری و مبارزه فرهنگی طبقه کارگر می توانند به وجود آیند (حزب سیاسی طبقه کارگر می تواند و باید نقشی محوری در مبارزه نظری داشته باشد).

بدین سان دو سازمان یعنی سندیکای مستقل طبقاتی برای مبارزات اقتصادی- اجتماعی و حزب سیاسی انقلابی برای مبارزات سیاسی و نظری پرولتاریا ضرورت دارند. بی گمان سازمان های فرهنگی و نظری پرولتری در بیرون از حزب و در همکاری با آن نیز می توانند و باید به وجود آیند.

در شرایط انقلابی و ضرورت یابی شیوه های جدید و عالی تر مبارزه و اشکال سازمانی درخور آنها، تشکیل شوراهای کارگری برای تقویت و پیشبرد مبارزه سیاسی انقلابی پرولتاریا، به منظور درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و استقرار دولت کارگری ضرورت و فعلیت می یابند. به همین ترتیب در چنین شرایطی کمیته های کارخانه و دیگر مراکز کارمندی برای خلع ید از سرمایه داران و مدیران دولتی و خصوصی، کنترل و اداره این واحدها ضرورت و فعلیت می یابند. بدین سان حزب سیاسی طبقه کارگر، شوراهای انقلابی کارگران مزدی، سندیکاهای مستقل طبقاتی کارگران و کمیته های کارخانه و دیگر مراکز کارمندی مجموعاً می توانند در صورت اتخاذ سیاست درست (استراتژی و تاکتیک انقلابی پرولتری) امر انقلاب و تداوم آن و رهبری پرولتاریا در آن را تضمین کنند.

در جریان مبارزات اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و نظری- فرهنگی طبقه کارگر، امر سازماندهی - چه به شکل سازمان های موردی و موقتی و چه به صورت سازمان های دائمی - دارای اهمیت حیاتی است. تجارب طبقه کارگر در سراسر جهان نشان داده است که طبقه کارگر در امر سازماندهی باید وسعت دید، هشیاری و انعطاف بسیار داشته باشد. وسعت دید و هشیاری از جمله به این معنی است که کارگران با توجه به شرایط سیاسی بتوانند از اشکال مبارزه مخفی، علنی و نیمه علنی برای سازماندهی بهره گیرند. در شرایط رژیم های استبدادی و به ویژه هنگامی که مبارزات توده ای برآمد چندانی ندارند، مبارزه مخفی و سازماندهی مخفی، به ویژه در زمینه مبارزه سیاسی، شکل اصلی مبارزه و سازماندهی است. اما حتی در این شرایط مبارزه علنی و قانونی در حد معینی امکان پذیر است و باید از کوچکترین امکان علنی یا قانونی بهره برداری کرد. انعطاف به معنی توانایی در تغییر شکل سازمانی (یا وزن نسبی کار علنی و کار مخفی) بر حسب تغییر شرایط است.

در شرایط کنونی هرگونه کم بها دادن به کار مخفی و سازماندهی مخفی به معنی خلع سلاح طبقه کارگر است، همان گونه که بی

توجهی به کار علنی و حتی قانونی و عدم استفاده از امکانات هرچند ناچیز، کار علنی و قانونی به بی عملی و جدا شدن یا جدا ماندن از توده ها می انجامد. شمار نه چندان کمی از فعالان و مبارزان کارگری، جنبش کارگری را، در نظر یا در عمل، در مبارزات اقتصادی - اجتماعی علنی یا نیمه علنی خلاصه می کنند. برخی از آنان مبارزه سیاسی را کار «سازمان های سیاسی» می دانند و مبارزه کارگران را به مبارزه اقتصادی- اجتماعی تقلیل می دهند. واقعیت این است که مبارزات طبقه کارگر تنها هنگامی که در هر سه عرصه اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و نظری - فرهنگی صورت گیرد، تنها هنگامی که کارگران و به ویژه کارگران پیشرو با تکیه بر توده های کارگر و با آگاهی انقلابی در همه این عرصه ها شرکت فعال داشته باشند و آنها را از آن خود کنند، تنها هنگامی که از تمام اشکال مخفی، علنی، نیمه علنی، قانونی و غیر قانونی مبارزه بهره گیرند و آنها را هوشمندانه به کارگیرند قادر خواهند بود مبارزه طبقاتی خود را تعالی بخشند و شرایط پیروزی آن را تقویت کنند. تنها در چنین شرایطی است که طبقه کارگر می تواند هم استقلال طبقاتی خود را تحکیم بخشد و هم رهبری تمام زحمتکشانش را برعهده گیرد.

ماجراجویی

ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه جواد راستی پور

هنگامی که مارکسیست ها می گویند برخی گروه ها ماجراجو هستند، ویژگی های بسیار معین و خاص اجتماعی و تاریخی یک پدیده را در مد نظر دارند، پدیده ای که هر کارگر دارای آگاهی طبقاتی باید با آن آشنا باشد.

تاریخ سوسیال دمکراسی روس مملو است از گروه های کوچک که برای یک ساعت یا چند ماه پدیدار می شوند، در حالی که هیچ ریشه ای در میان توده ها ندارند (و سیاست بدون توده ها سیاستی ماجراجویانه خواهد بود)، این گروه ها فاقد اصول جدی و پایداری هستند. در کشوری خرده بورژوائی، که از یک دوره تاریخی بازسازی بورژوائی عبور می کند، این امر که دسته های رنگارنگ روشنفکران به کارگران بپیوندند، اجتناب ناپذیر است و این روشنفکران می کوشند همه انواع

گروه هائی را که خصلتی ماجراجویانه، در مفهومی که بالاتر بیان شد، دارند، به وجود آورند.

کارگرانی که نمی خواهند فریب بخورند باید هر گروه را مورد بررسی دقیق قرار دهند و مشخص کنند که اصول آن گروه چقدر جدی است، و چه ریشه‌هایی در میان توده‌ها دارد. به کلمات اعتماد نکنید؛ همه چیز را مورد بررسی دقیق قرار دهید - شعار کارگران مارکسیست چنین است.

بگذارید مبارزه بین ایسکرانیسم* و اکونومیسم را در سالهای 1902-1895 به یاد آوریم. اینها دو گرایش در تفکر سوسیال دمکراتیک بودند. یکی از آنها پرولتاری و مارکسیستی بود، که آزمایش تجربه سه سال کارزار پیش برده شده توسط ایسکرا را گذرانده بود، و همه کارگران پیشروی که تصمیمات ایسکرایی در زمینه تاکتیک‌ها و تشکیلات را که به نحوی دقیق و واضح فرموله شده بودند متعلق به خود می‌دانستند، آن را آزموده بودند. دیگری، اکونومیسم، گرایشی بورژوایی و فرصت طلبانه بود که سعی داشت کارگران را تابع لیبرال‌ها کند.

بجز این دو گرایش مهم، تعداد زیادی گروه‌های کوچک و بی‌ریشه وجود داشتند (سوبودا، بوربا[1]، گروهی که جزوات برلین را منتشر می‌کرد، و غیره). اینها مدت هاست فراموش شده‌اند. اگر چه تعداد سوسیال دمکرات‌های درستکار و باوجدان در این گروه‌ها کم نبود، اما این گروه‌ها ثابت کردند که ماجراجو هستند به این مفهوم که نه اصول پایدار و جدی، برنامه، تاکتیک، تشکیلات داشتند و نه ریشه‌ای در میان توده‌ها.

از این رو، و فقط از این روست که انسان‌های جدی باید گرایش‌ها و گروه‌های کنونی را - با مطالعه تاریخچه جنبش، با تعمق درباره اهمیت ایدئولوژیک تئوری‌های مشخص، و آزمودن عبارات با معیار واقعیت‌ها - ارزیابی کنند.

تنها ساده لوحان به کلمات اعتماد می‌کنند.

پراودیسم** گرایشی است که در مورد همه مسائل مربوط به تاکتیک‌ها، تشکیلات و برنامه پاسخ‌ها و قطعنامه‌های مارکسیستی ارائه داده است (1908، 1910، 1912 و در فوریه

* خط مشی طرفداران نشریه ایسکرا ارگان سوسیال دمکرات‌های روسیه. این نشریه از پایان سال 1900 تا 1903 توسط لنین و همفکران او و از 1903 تا 1905 توسط منشویک‌ها منتشر می‌شد - ویراستار فارسی
** خط مشی راهنمای روزنامه پراودا ارگان بلشویک‌ها که از ماه مه 1912 به بعد در سن پترزبورگ منتشر می‌شد - ویراستار فارسی

و تابستان 1913). این تصمیمات از زمان ایسکرای قدیم (3-1901) تا کنون، حتی اگر از کنگره لندن (1907) حرفی ننزیم، از جدی‌ترین پیوستگی برخوردار بوده‌اند. صحت این تصمیمات با تجربه پنج یا شش ساله (14-1908) همه کارگران پیشروی که این تصمیمات را متعلق به خود دانستند، ثابت شده است. پراودیسم چهار پنجم کارگران دارای آگاهی طبقاتی روسیه (5300 گروه سوسیال دمکرات کارگری از 6700 گروه در دو سال و نیم) را متحد کرده است.

انحلال طلبی گرایشی است که تاریخچه آن به حدود بیست سال پیش برمی‌گردد، زیرا این گرایش ادامه مستقیم اکونومیسم (1902-1895) و فرزند منشویسم (8-1903) است. ریشه‌ها و محتوای لیبرال - بورژوایی این گرایش در تصمیمات رسمی (1908 و 1910) تصدیق شده‌اند؛ تعجبی ندارد که انحلال طلبان حتی از منتشر کردن کامل آنها می‌ترسند! عقاید لیبرالی انحلال طلبان تماماً به هم پیوسته و از یک نوع هستند: مرگ بر «فعالیت زیرزمینی»، مرگ بر «ارکان»، طرفداری از حزبی علنی، مقابله با «جنون اعتصاب»، مخالفت با شکل‌های عالی‌تر مبارزه، و غیره. انحلال طلبان در «اجتماع» لیبرال - بورژوایی برای مدتی طولانی از حمایت قوی کادت‌ها و روشنفکران غیرحزبی (و شبه حزبی) برخوردار بوده‌اند. انحلال طلبی گرایشی جدی است، فقط گرایشی مارکسیستی و پرولتاری نیست، بلکه لیبرال - بورژوایی است. تنها مردم نادان می‌توانند از «آشتی» با انحلال طلبان سخن گویند.

حالا دیگر گروه‌هایی را که به عنوان «گرایش» خود را مطرح می‌کنند در نظر بگیرید. ما آنها را می‌شماریم: 1) گروه وپریود (به اضافه آکسینسکی؛ 2) گروه قبلی (به اضافه بوگدانف؛ 3) گروه قبلی (به اضافه وینف؛ 4) پلخانف‌یست‌ها؛ 5) «بلشویک‌های حزبی» (که در حقیقت آشتی طلبان هستند: مارک سومر و گروهش)؛ 6) تروتسکیست‌ها (یعنی تروتسکی حتی بدون وجود سمکوفسکی)؛ 7) «قفقازی‌ها» (یعنی آن (An) منهای قفقاز).

* منظور اصطلاح «سه رکن» در نشریات قانونی و در گردهمایی‌های علنی بلشویک‌هاست که ناظر بر سه شعار انقلابی یعنی جمهوری دموکراتیک، مصادره تمام املاک زمینداران و 8 ساعت کار روزانه است که تا فوریه 1917 از سوی بلشویک‌ها ترویج و تبلیغ می‌شد - ویراستار فارسی

ما گروه‌هایی را که در **مطبوعات** به آنها اشاره شده است برشمردیم. آنها در روسیه و خارجه اظهار داشته‌اند که می‌خواهند «گرایش‌ها» و گروه‌های **جداگانه‌ای** باشند. ما سعی کردیم فهرست تمام گروه‌های روسی را با کنارگذاشتن غیرروسی‌ها بیاوریم.

تمام این گروه‌ها، بدون استثنا، نمایندهٔ ماجراجوئی محض هستند.

خواننده خواهد پرسید «چرا؟ به چه دلیل؟».

تاریخچهٔ دههٔ گذشته (14-1904)، که بسیار پرحادثه و مهم است، دلیل این امر را ارائه کرده است. طی این ده سال اعضای این گروه‌ها ناامیدانه‌ترین، رقت‌انگیزترین و مضحک‌ترین تزلزل را بر سر مسائل جدی مربوط به تاکتیک‌ها و تشکیلات داشته‌اند، و **نااتوانی مطلق** خود را در به وجود آوردن گرایش‌های ریشه‌دار در میان توده‌ها نشان داده‌اند.

پلخانف را که بهترین آنهاست در نظر بگیرید. خدماتی که او در گذشته انجام داده بسیارند. طی بیست سال بین 1883 و 1903 او مقالات عالی زیادی نوشت، به خصوص آنهایی که علیه فرصت‌طلبان، ماخیزت‌ها و نارودنیک‌ها بودند.

اما از 1903 پلخانف در مورد مسائل مربوط به تاکتیک‌ها و تشکیلات به مضحک‌ترین شکل نوسان کرده است: (1) اوت 1903 – او بلشویک بود؛ (2) نوامبر 1903 (شمارهٔ 52 ایسکرا) – طرفدار آشتی با منشویک‌های «فرصت‌طلب»؛ (3) دسامبر 1903 – یک منشویک پرشور؛ (4) بهار 1905 – پس از پیروزی بلشویک‌ها – طرفدار «وحدت» بین «برادران در حال دعوا»؛ (5) اواخر 1905 تا میانهٔ 1906 – دوباره منشویک؛ (6) میانهٔ 1906 – شروع کرد به اینکه گهگاهی از منشویک‌ها فاصله بگیرد، و در لندن در 1907 آنها را (مطابق تصدیق چروانین) به خاطر «آنارشیزم تشکیلاتی» شان رد کرد؛ (7) 1908 – گسستی از انحلال طلبان؛ (8) 1914 – چرخشی نوین به سوی انحلال طلبان. پلخانف از «وحدت» با آنها طرفداری می‌کند، بدون آنکه قادر باشد یک کلمهٔ قابل فهم در توضیح این امر بگوید که این وحدت با چه شرایطی دست‌یافتنی است، چرا وحدت با آقای پوترسف ممکن شده، و چه تضمینی وجود دارد که شرایط مورد توافق رعایت شوند؟

با پشت سر گذاشتن یک دهه از چنین تجربه‌ای می‌توانیم با اطمینان بگوییم که پلخانف قادر است امواج کوچکی ایجاد کند، اما نتوانسته، و هیچگاه هم نخواهد توانست، یک «گرایش» پدید آورد.

ما کاملاً وضع پروادیستها را که با رضایت مقالات پلخانف علیه انحلال طلبان را منتشر کردند، درک می‌کنیم. آنها نمی‌توانستند مقالاتی را که

در انطباق کامل با تصمیمات 10-1908، علیه انحلال طلبان بودند، رد کنند. حالا پلخانف – همراه با انحلال طلبان، بوگدانف و سایرین – عباراتی را دربارهٔ وحدت «همهٔ گرایش‌ها» تکرار می‌کند. ما مؤکداً این «خط‌مشی» را، که باید بی‌رحمانه با آن مبارزه کرد، محکوم می‌کنیم.

در هیچ کجای جهان احزاب کارگری گروه‌هایی از روشنفکران و «گرایش‌ها» را متحد نمی‌کنند؛ آنها **کارگران** را با شرایط زیر متحد می‌کنند: (1) پذیرش و به کار بستن تصمیمات مارکسیستی مشخص در مورد مسائل مربوط به تاکتیک و تشکیلات؛ (2) تبعیت اقلیت کارگران دارای آگاهی طبقاتی از اکثریت.

پراودیستها طی دو سال و نیم (14-1912) به این وحدت بر مبنای طرد مطلق مخالفان «فعالیت زیرزمینی»، تا حد چهار پنجم دست یافته‌اند. نادان‌ها ممکن است به پراودیست‌ها دشنام داده آنها را فراکسیون‌نیت، انشعابگر و غیره بخوانند، اما این عبارات و دشنام‌ها وحدت کارگران را از بین نمی‌برند ...

اکنون پلخانف تهدید به نابودی وحدت اکثریت می‌کند. ما با آرامش و قاطعیت به کارگران می‌گوییم: به کلمات اعتماد نکنید. آنها را با معیار واقعیت‌ها آزمایش کنید، و آنگاه خواهید دید هر قدمی که هر یک از گروه‌های ماجراجوی فوق‌الذکر بردارد نوسان ناامیدانه و رقت‌انگیز آنها را با وضوح هرچه بیشتری آشکار خواهد کرد.

رابوچی، شمارهٔ 7

9 ژوئن 1914

مجموعه آثار لنین، جلد 20

توضیحات

1- گروه **سوبودا** (آزادی) توسط ی. او. زلنسکی (نادژدین) در مه 1901 بنیان گذاشته شد. خود را گروهی «سوسیالیست - انقلابی» می‌خواند و نشریه‌ای با نام **سوبودا** در سوئیس منتشر می‌کرد (که دو شماره از آن چاپ شد – شمارهٔ 1 در 1901 و شمارهٔ 2 در 1902). این گروه همچنین این نشریات را منتشر کرد: «در آستانهٔ انقلاب، مروری بر مسائل تئوری و تاکتیک‌ها» شمارهٔ 1، گاهنامهٔ اوتکیتیکی Otkitki (نظرات) شمارهٔ 1، جزوه‌ای برنامه‌ای با عنوان «حیای انقلابیگری در روسیه» و غیره. گروه **سوبودا** مروج عقاید تروریسم و اکونومیسم بود و هماهنگ با اکونومیست‌های سن پترزبورگ علیه

ایسکرا و کمیته سن پترزبورگ ح. ک. س. د. ر فعالیت می کرد. موجودیت گروه در 1903 خاتمه یافت.

گروه بوربا (مبارزه) در تابستان 1900 در پاریس تشکیل شد و مرکب بود از د. ب. ریازنف، ی. م. استکلوف و ا. ل. گورویچ. نام بوربا در مه 1901 توسط این گروه پذیرفته شد. این گروه در انتشارات خود تئوری انقلابی مارکسیسم را تحریف و آن را با روحی آئین پرستانه و مکتبی تفسیر می کرد. این گروه مخالف نظریات لنین درباره اصول حزب سازی بود. نظر به انحرافات گروه بوربا از دیدگاه ها و تاکتیک های سوسیال دمکراتیک، فعالیت های نفاق افکنانه و ارتباط نداشتن آن با سازمان های سوسیال دمکرات درون روسیه، به آن اجازه شرکت در کنگره دوم داده نشد. این گروه با تصمیم کنگره دوم ح. ک. س. د. ر. منحل شد.

این مقاله به مناسبت آغاز جنگ جهانی نخست،

در ماه اوت ۱۹۱۴، درج شده است

صدایی آلمانی درباره جنگ

ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه جواد راستی پور

«در یک شب سیمای جهان تغییر کرد ... هر کسی تقصیر را به گردن همسایه اش می اندازد، همگان مدعی هستند که موضعی تدافعی دارند و فقط در حالت دفاع اضطراری عمل می کنند. آیا نمی بینید که هرکس فقط از مقدس ترین ارزش ها، از کانون خانواده و سرزمین پدری خود دفاع می کند ... غرور ملی و تجاوزکاری ملی غالب اند ... حتی طبقه کارگر بین المللی عظیم از احکام ملی تبعیت می کند، کارگران در میدان های جنگ یکدیگر را می کشند ... ورشکستگی تمدن ما ثابت شده است ... نویسندگان مشهور اروپایی شرمی از این ندارند که همچون شوونیست های هار و کور پا پیش گذارند ... ما امید زیادی به امکان جلوگیری از دیوانگی امپریالیستی به خاطر ترس از ویرانی اقتصادی داشتیم ... ما بار مبارزه آشکار امپریالیستی به منظور سلطه بر جهان را تحمل می کنیم... در هیچ جا اثری از مبارزه برای آرمان های بزرگ نیست احتمالاً بجز مبارزه برای سرنگونی دیو روسی* ... تزار و اعیان بزرگ در خدمتش که شریف ترین انسان های کشور خود را به جلا دادن

* در متن انگلیسی از کلمه Minotaur استفاده شده است که در اساطیر یونان جانوری که نیمی از بدنش گاو و نیمی دیگر انسان بوده است می باشد - ویراستار.

سپرده اند... ولی آیا نمی بینیم که فرانسه نجیب، آن کشور حامل آرمان های آزادی، تبدیل به متحد تزار جلا شده است؟ چطور آلمان صادق ... زیر حرفش می زند و بلژیک بی طرف شوربخت را خفه می کند؟ ... همه اینها چگونه به پایان خواهند رسید؟ اگر فقر خیلی گسترده شود، اگر ناامیدی تفوق یابد، اگر برادر برادرش را در لباس فرم دشمن تشخیص دهد، آنگاه شاید حادثه بسیار غیرمنتظره ای به آرامی فرارسد، شاید سلاح ها علیه کسانی که مردم را به جنگ برمی انگیزند برگردانده شوند، و ملت هایی که طوری بار آورده شده اند که از یکدیگر متنفر باشند احتمالاً آن نفرت را فراموش کرده، ناگهان متحد می شوند. ما نمی خواهیم مثل پیامبران باشیم، ولی چنانچه جنگ اروپایی ما را گامی به یک جمهوری اجتماعی اروپایی نزدیک کند، آنگاه این جنگ، در نهایت، آنقدر که امروز بی معنی به نظر می رسد، بی معنی نخواهد بود.»

این صدای کیست؟ آیا از یک سوسیال دمکرات آلمانی برمی خیزد؟

به هیچ وجه! سوسیال دمکرات های آلمانی به رهبری کائوتسکی تبدیل به «پاوه گویان پست ضد انقلابی» [1] شده اند، یعنی همان نامی که مارکس بر روی سوسیال دمکرات هایی گذاشته بود که بعد از انتشار قانون ضد سوسیالیستی «بر وفق شرایط» عمل کرده بودند، همان طور که امروز هاسه، کائوتسکی، سودکوم و شرکا می کنند.

خیر، نقل قول ما از مجله خرده بورژوایی دمکرات های مسیحی است که توسط گروهی از روحانیان رده پائین خوش قلب در زوریخ منتشر می شود (Neue Wege، **Blätter für religiöse Arbeit، سپتامبر 1914). ما به این حد از تحقیر رسیده ایم: افراد عامی خداترس تا بدان حد پیش رفته اند که می گویند بد نخواهد بود اگر سلاح ها علیه کسانی که «مردم را به جنگ برمی انگیزند» برگردانده شوند، در حالی که سوسیال دمکرات های «معتبری» نظیر کائوتسکی «به طور علمی» از پست ترین شوونیسم دفاع می کنند، یا نظیر پلخانف، تبلیغ جنگ داخلی علیه بورژوازی را یک «یوتوپای» مضر اعلام می کنند!

به راستی، اگر چنین «سوسیال دمکرات هایی» می خواهند در اکثریت باشند و «انترناسیونال» رسمی (اتحادی برای توجیه بین المللی شوونیسم ملی) را شکل دهند، بهتر نخواهند بود که عنوان «سوسیال دمکرات» را، که توسط آنها لکه دار و به انحطاط کشیده شده است، کنار گذاریم و به عنوان قدیمی مارکسیستی کمونیست ها بازگردیم؟ کائوتسکی یک بار زمانی که به نظر می رسید فرصت طلبان

** «راه های نو، صفحاتی برای کار مذهبی» - ویراستار.

برنشتاینی[2] به تسخیر رسمی حزب [حزب سوسیال دموکرات] آلمان نزدیک شده اند تهدید به این کار کرد. چیزی که آن زمان تهدیدی توخالی از زبان وی بود احتمالاً به عمل دیگران تبدیل خواهد شد.

سوتسیال دمکرات، شماره 24

5 دسامبر 1914

مجموعه آثار لنین، جلد 21

توضیحات

1- رجوع کنید به نامه مارکس به ف. ا. سورژه، مورخ 19 سپتامبر 1879.

2- اشاره است به پیروان برنشتاین رویزیونیست، رهبر جریان فرصت طلب در سوسیال دموکراسی آلمان که در اواخر قرن نوزدهم پدیدار شد.

درآمدها و سرچشمه هایشان

سرمایه جلد سوم - بخش 7

کارل مارکس

ترجمه سهراب شباهنگ

یادداشت مترجم

بخش 7 جلد سوم سرمایه شامل فصل های 48، 49، 50، 51 و 52 (ناتمام) می شود که در این شماره ترجمه فصل 48 آن از نظر خوانندگان می گذرد.

در این 5 فصل، منابع درآمد طبقات مختلف در جامعه سرمایه داری مورد بررسی قرار می گیرند. مارکس در جلد اول سرمایه به توضیح و تحلیل شیوه تولید سرمایه داری و قوانین حاکم بر آن می پردازد. موضوع اصلی جلد دوم سرمایه روند چرخش سرمایه و یا تحقق ارزش و ارزش اضافی است. مارکس در جلد سوم سرمایه مسأله توزیع ارزش اضافی و به طور کلی توزیع درآمد را در جامعه سرمایه داری تجزیه و تحلیل می کند و قوانین توزیع ارزش اضافی بین سرمایه های مختلف (سرمایه مولد، سرمایه تجاری، سرمایه بهره زا) به صورت سود بنگاه (تولیدی و

تجاری) و بهره (بانک و دیگر مؤسسات مالی) و به شکل اجاره زمین و دیگر منابع طبیعی (رانت) به زمینداران مدرن را توضیح می دهد. اما موضوع جلد سوم سرمایه وسیع تر از توزیع درآمد است و هدف آن توضیح سرمایه داری به مثابه یک کل است که تولید، مبادله و توزیع در این شکل بندی اقتصادی - اجتماعی را در پیوند متقابل با یکدیگر دربر می گیرد. درک ساختار اقتصادی جامعه سرمایه داری به فهم ساختار اجتماعی یا طبقاتی این جامعه کمک می کند و مارکس طبقات جامعه سرمایه داری و در حقیقت روش تحلیل طبقاتی این جامعه را براساس روابط تولیدی و اقتصادی آموزش می دهد. یک مبحث بسیار مهم جلد سوم سرمایه بررسی سود (مفهوم نرخ سود و ارتباط آن با ارزش اضافی، روند برابر شدن نرخ سود، شرایط شکل گیری فوق سود و غیره) و به ویژه قانون گرایش نزولی نرخ سود است که یکی از مهم ترین قوانین شیوه تولید سرمایه داری است.

فصل های 48، 49، 50، 51 و 52 یعنی آخرین فصول جلد سوم سرمایه، نه تنها سرچشمه درآمد طبقات مختلف در این جامعه را براساس فهم کنکرت (همه جانبه و مشخص) از سرمایه داری روشن می کنند بلکه یک رشته از مفاهیم و مقولات اقتصادی را که برای شناخت این جامعه و تغییر انقلابی آن ضروری اند دوباره روشن می سازند و ارتباط آنها با یکدیگر را نشان می دهند. همچنین برخی از مهم ترین نقدهای مارکس بر اقتصاد سیاسی بورژوائی در این فصول به صورتی مشخص مورد تأکید قرار گرفته اند.

ترجمه فصل های 49 تا 52 در شماره های آینده خیزش درج خواهند شد.

سهراب شباهنگ - مرداد 1395

فصل 48 - فرمول سه گانه (1)

1

سرمایه - سود (سود بنگاه به علاوه بهره)، زمین - اجاره زمین، و کار - مزد، چنین است فرمول سه گانه ای که در بردارنده تمام رازهای روند تولید اجتماعی است. (2)

افزون بر آن، همان گونه که پیشتر نشان داده شد (3) از آنجا که بهره همچون محصول حقیقی و شاخص سرمایه ظاهر می شود، برخلاف سود بنگاه، که همچون مزد، مستقل از سرمایه جلوه می کند، فرمول سه گانه بالا را به طور خاص به صورت زیر می توان خلاصه کرد:

سرمایه - بهره، زمین - اجاره زمین و کار - مزد، که در آن سود، همچون شکل ویژه ارزش اضافی متعلق به شیوه تولید سرمایه داری خوشبختانه حذف می شود.

با بررسی دقیق تر این سه گانه اقتصادی به نتایج زیر می رسیم:

نخست اینکه منابع ادعائی ثروت قابل دسترسی سالیانه، متعلق به حوزه های بسیار ناهمگونی هستند که کوچکترین شباهتی با هم ندارند. نسبت میان آنها شبیه رابطه بین حق الزحمه وکیل، چغندر و موسیقی است.

سرمایه، زمین، کار! اما سرمایه شیئی نیست بلکه یک رابطه معین اجتماعی تولید است که به شکل بندی تاریخی معینی از جامعه تعلق دارد که در یک شیئی تجلی می یابد و به این شیئی ویژگی اجتماعی خاصی می دهد. سرمایه مجموع مواد و وسایل ساخته شده (مصنوع) تولیدی نیست. سرمایه مجموع مواد و وسایل ساخته شده تولیدی است که به سرمایه تبدیل شده اند و سالی که در نفس خود سرمایه نیستند، همان گونه که طلا و نقره فی نفسه پول در معنی اقتصادی کلمه نیستند. سرمایه عبارت است از وسایل و شرایط تولیدی که در انحصار بخش معینی از جامعه است و همچون محصولات و شرایط کاری که مستقل از نیروی کار زنده اند و در مقابل این نیروی کار قرار می گیرند، وسایلی که به خاطر این تضاد [تقابل]، در سرمایه شخصیت یافته اند. سرمایه صرفاً محصولات کارگران که به قدرت های مستقلی تبدیل شده اند، که بر مولدان آنها حاکمند و آنها را خریداری می کنند نیست، بلکه سرمایه همچنین بیانگر نیروهای اجتماعی کار آنها، شکل اجتماعی شده کار آنهاست، شکل کاری که به عنوان ویژگی های محصولات کارگران با کارگران مقابله می کند. پس ما در اینجا با یک شکل اجتماعی معین و، در نگاه نخست، راز آلود یکی از عوامل روند تاریخی ایجاد شده تولید اجتماعی مواجهیم.

در کنار سرمایه، زمین، طبیعت غیر ارگانیک، بدان سان که هست، یا به گفته اُوید توده خام ناهموار در تمام توحش کامل بدوی آن قرار گرفته است (4). ارزش [از جنس] کار است و بنابراین ارزش اضافی نمی تواند [از جنس] زمین باشد. حاصلخیزی مطلق زمین اثری جز این ندارد که به کمیت معینی از کار امکان می دهد تا محصول معینی بر طبق حاصلخیزی طبیعی خاک به وجود آورد. اختلاف در حاصلخیزی زمین باعث می شود که کمیت های یکسانی از کار و سرمایه، یعنی ارزش معین یکسانی، به صورت کمیت های متفاوتی از محصولات کشاورزی متجلی شوند به عبارت دیگر باعث گردند که این محصولات، ارزش های انفرادی متفاوتی داشته باشند. برابر شدن ارزش های انفرادی در ارزش بازاری کالا بدین معنی است که «مزیت های زمین با حاصلخیزی زیاد نسبت به زمین با حاصلخیزی کم ... از کشاورز یا مصرف کننده به زمیندار منتقل شود.» (ریکاردو، اصول، لندن، 1821، ص 62). (5)

سرانجام، بخش سوم این فرمول سه گانه یعنی «کار»، شبیحی بیش نیست، انتزاع صرف است و به نفسه اصلاً وجود ندارد. اگر کار را در معنی واقعی آن یعنی کل فعالیت تولیدی انسان ها در نظر بگیریم که توسط آن با طبیعت وارد مبادله [و سوخت و ساز] می شوند، [این فعالیت] نه تنها از هر شکل اجتماعی و خصالت معینی تهی است بلکه حتی در وجود صرفاً طبیعی خود، مستقل از جامعه و جدا از تمام جوامع و همچون بیان و تأیید زندگی انسانی که هنوز اجتماعی نشده با کسی که اجتماعی شده در آن مشترک است.

2

سرمایه - بهره؛ مالکیت زمین، مالکیت خصوصی کره زمین (در معنی مدرن کلمه، که متناظر با شیوه تولید سرمایه داری است) - و اجاره؛ کار مزدی - مزد. فرض بر این است که پیوند بین منابع درآمد در چنین شکلی نمایان می شود. کار مزدی و مالکیت زمین، مانند سرمایه، شکل های اجتماعی تاریخی معینی هستند؛ یکی شکل کار و دیگری انحصار کره زمین، هر دو شکل در واقع متناظر با سرمایه اند و به شکل بندی اقتصادی یکسانی از جامعه تعلق دارند. نخستین چیز توجه برانگیز [شگفت آور] این فرمول عبارت است از اینکه در کنار سرمایه، این شکل از عناصر تولید که متعلق به

شیوه تولید معین، به شکل تاریخی معینی از روند تولید اجتماعی است، در کنار عنصری از تولید که با شکل اجتماعی معینی در هم آمیخته و توسط آن نمایندگی می شود، به سادگی و بدون زحمت [بدون توضیح - ترجمه فرانسوی] دو عنصر دیگر یعنی زمین از یک سو و کار از سوی دیگر قرار گرفته اند، دو عنصر روند واقعی کار که عناصر مادی تمام روندهای تولیدند و ربطی به شکل اجتماعی آن ندارند.

دوم اینکه در فرمول سرمایه - بهره، زمین - اجاره زمین، کار - مزد، سرمایه، زمین و کار به ترتیب به صورت منبع بهره (به جای سود)، اجاره زمین و مزد ظاهر می شوند، همچون محصول و ثمره آن منابع؛ اولی ها [سرمایه، زمین و کار] عبارتند از پایه و شالوده و دومی ها [بهره، اجاره زمین و مزد] عبارتند از اثر و معلول؛ در واقع هر منبع به طور جداگانه به محصول آن به صورتی پیوند می یابد چنانکه گوئی محصول از آن منبع صادر و توسط آن تولید شده است. همه درآمدها یعنی بهره (به جای سود)، اجاره و مزد سه مؤلفه ارزش محصولات اند، یا به طور کلی، مؤلفه های ارزش یا مؤلفه های پولی قیمت اند که بیان پولی ارزش است. فرمول سرمایه - بهره، در واقع یکی از بی معنی ترین [غیر قابل فهم ترین - ترجمه فرانسوی] فرمول های سرمایه است ولی هنوز یکی از فرمول های آن است. اما زمین چگونه می تواند ارزش، یعنی کمیتی اجتماعاً تعیین شده از کار و افزون بر این، آن بخشی از ارزش محصولات را که تشکیل دهنده اجاره است به وجود آورد؟ مثلاً زمین می تواند نقش عاملی از تولید را در ایجاد ارزش مصرفی یک محصول مادی مثلاً غله بازی کند. اما این امر هیچ ربطی به تولید/ارزش غله ندارد. تا آنجا که ارزش توسط غله بیان شود، غله صرفاً کمیت معینی از کار اجتماعی عینیت یافته است فارغ از ماده ای [جسمی] که کار در آن تجلی پیدا کرده و فارغ از ارزش مصرفی آن جسم یا ماده. آنچه گفته شد به هیچ رو منافای احکام زیر نیست: 1) گرانی یا ارزانی غله، به شرط یکسان بودن دیگر شرایط، به بارآوری [حاصلخیزی] زمین بستگی دارد. بارآوری کار کشاورزی به شرایط طبیعی بستگی دارد و مقدار یکسانی از کار بر حسب بارآوری آن شرایط در ارزش مصرفی بیشتر یا کمتری نمودار می گردد. اندازه کمیت کاری که در یک بوشل (36.37 لیتر) غله بیان می شود بستگی به تعداد بوشل های غله دارد که همان مقدار کار عرضه می کند.

در این حالت کمیتی از غله که ارزش توسط آن بیان می شود به بارآوری زمین بستگی دارد. اما این ارزش مفروض و مستقل از این توزیع است. ارزش در ارزش مصرفی نمودار می شود و ارزش مصرفی پیش شرط ایجاد ارزش است؛ اما این دیوانگی است که تضادی ایجاد شود که در یک سوی آن یک ارزش مصرفی مانند زمین قرار داده شود و در طرف دیگر ارزش و [یا] بالاتر از آن، بخش معینی از ارزش. (2) ... [در اینجا دست نویس قطع می شود]

3

اقتصاد عامیانه کاری بیش از تفسیر، دستگامند سازی و توجیه آئین پرستانه تصورات کارگزاران تولید بورژوائی که اسیر روابط تولید بورژوائی اند انجام نمی دهد. پس شگفت انگیز نیست که این اقتصاد دقیقاً در شکل بیگانه شده تظاهر خارجی روابط اقتصادی که محل بروز آشکار تناقض های پوچ [ابلهانه] و کامل است، جا خوش کند - اما اگر تظاهر خارجی اشیا و ماهیت آنها مستقیماً بر هم منطبق می بودند کل علم زائد می شد - [همچنین شگفت آور نیست که] هر اندازه پیوندهای درونی این روابط بر اقتصاد عامیانه پوشیده تر باشند، این اقتصاد آن روابط را بدیهی تر بداند در حالی که این پیوندهای درونی برای اذهان عمومی آشنا هستند. اقتصاد عامیانه کوچک ترین سوء ظنی به خود راه نمی دهد که ممکن است سه گانه زمین - اجاره، سرمایه - بهره و کار - مزد یا قیمت کار که نقطه آغاز اوست، سه ترکیب آشکارا ناممکن باشند. [در این ترکیب] نخست ارزش مصرفی زمین را داریم که دارای ارزش نیست در کنار ارزش مبادله اجاره، پس رابطه ای اجتماعی، به مثابه یک شیئی فرض می شود که در تناسب با طبیعت قرار می گیرد، یعنی چنین انگاشته می شود که دو کمیت متباین [فاقد وجه مشترک incommensurable] در نسبت معینی با یکدیگر قرار دارند. سپس به سرمایه - بهره می رسیم. اگر سرمایه همچون مبلغ معینی ارزش تصور گردد که به طور مستقل با پول بیان می شود، در این صورت اینکه بگوئیم ارزش معینی بیش از خودش می ارزد آشکارا سخن بیهوده ای است. دقیقاً در شکل سرمایه - بهره است که تمام پیوندهای بینابینی حذف می شوند و سرمایه به عام ترین فرمول خود تقلیل می یابد و از این رو فرمولی است که در ذات خود غیر قابل توضیح و پوچ است.

اقتصاددان عامی فرمول سرمایه - بهره را با کیفیت اسرار آمیزش که ارزشی را با خود نابرابر می سازد به فرمول سرمایه - سود ترجیح می دهد دقیقاً به علت اینکه این آخری به روابط واقعی سرمایه داری نزدیک تر است. این فکر آزار دهنده که 4 برابر 5 نیست و 100 تالر [سکه نقره ای واحد پول در آلمان و برخی کشورهای اروپائی از سده شانزدهم تا نوزدهم] نمی تواند 110 تالر باشد او را به فرار از سرمایه به مثابه ارزش و پناه بردن به ماده سرمایه سوق می دهد یعنی [توسل] به ارزش مصرفی آن همچون شرط تولید کار، به ماشین آلات، مواد خام و غیره. بدین سان یک بار دیگر قادر می شود به جای فرمول غیر قابل فهم 5 = 4 فرمول کاملاً متباینی [نامتجانسی] بنشانند که در آن ارزش مصرفی یا شیئی در یک طرف قرار می گیرد و رابطه اجتماعی تولید معینی، یعنی ارزش اضافی، در طرف دیگر، مانند مورد مالکیت زمین [که در آن اجاره که بیانگر یک رابطه اجتماعی است در طرف قرار می گیرد و زمین به عنوان طبیعت یا ارزش مصرفی در طرف دیگر. س. ش.] اقتصاددان عامی به محض اینکه به این رابطه بین چیزهای مقایسه ناپذیر می رسد گمان می کند که همه چیز برایش روشن شده و دیگر نیازی برای فکر کردن بیشتر احساس نمی کند. زیرا دقیقاً به «هسته عقلانی» تصور بورژوائی دست یافته است. سرانجام، فرمول کار - مزد، یا قیمت کار تعبیری است که، همان گونه که در جلد اول نشان داده شد، آشکارا با مفهوم ارزش و نیز قیمت که شکل معینی از ارزش است در تناقض قرار می گیرد (6) «ارزش کار» همان قدر نامعقول است که لگاریتم زرد (7) اما اقتصاددان عامی کاملاً راضی است زیرا به بینش عمیق بورژوائی دست یافته که طبق آن در مقابل کار پول پرداخت می شود و نیز بدین خاطر که نفس تناقض بین فرمول سه گانه و ارزش او را از هر تکلیفی در مورد فهمیدن خود ارزش آزاد می کند.

دیدیم که روند سرمایه دارانه تولید، شکل تاریخی معینی از روند اجتماعی تولید به طور کلی است (8). این آخری، هم روند تولید شرایط مادی زندگی انسانی است و هم روندی است که درون روابط تولیدی تاریخی - اقتصادی ویژه ای صورت می گیرد و خود این روابط و از این رو حاملان این روند، شرایط مادی هستی

آنها و روابط متقابلشان یعنی یعنی شکل بندی ویژه اجتماعی - اقتصادی شان را نیز تولید و بازتولید می کند. زیرا کل این روابط که در اندرون شان حاملان [کارگزاران] این تولید در برابر طبیعت و در مقابل یکدیگر قرار می گیرند و در اندرون آن روابط تولید می کنند دقیقاً جامعه از دیدگاه ساختار اقتصادی آن است. روند سرمایه دارانه تولید، مانند همه پیشینیان خود، تحت شرایط مادی معینی جریان می یابد که در همان حال حاملان روابط اجتماعی معینی هستند که افراد در آن روابط وارد روند بازتولید زندگی شان می شوند. آن شرایط، مانند این روابط، از یک سو پیش شرط و از سوی دیگر نتایج و مخلوق روند سرمایه دارانه تولیدند، آنها توسط این روند تولید و بازتولید می شوند. همچنین دیدیم که سرمایه - و سرمایه دار چیزی جز سرمایه شخصیت یافته نیست و در روند سرمایه دارانه تولید صرفاً تولید همچون حامل [کارگزار] سرمایه عمل می کند - در روند اجتماعی تولیدی که متناظر اوست مقدار معینی کار اضافی [کار رایگان] از مولدان مستقیم یا کارگران بیرون می کشد؛ سرمایه این کار اضافی را بدون عوض دریافت می کند و این کار اضافی در ماهیت خود کاری اجباری است - هر قدر که همچون محصول توافق قراردادی آزاد نمودار شود. این کار اضافی به شکل ارزش اضافی ظاهر می شود و این ارزش اضافی در شکل محصول اضافی وجود دارد. کار اضافی به طور کلی، به مثابه کاری که بالاتر از سطح نیازهای معینی انجام می شود همواره باید باقی بماند. تنها در جامعه سرمایه داری و نیز نظام برده داری و غیره است که کار اضافی شکل آنتاگونیستی به خود می گیرد که متقابلاً با تن آسانی و طفیلی گری قشری از جامعه تکمیل می شود. کمیت معینی از کار اضافی همچون تضمینی در مقابل حوادث و سوانح تولید و نیز برای گسترش تدریجی روند بازتولید به منظور پاسخگویی به توسعه نیازها و رشد جمعیت که از دیدگاه سرمایه داری انباشت نامیده می شود، ضرورت دارد. این یکی از جنبه های تمدن ساز سرمایه است که این کار اضافی را به شکلی و تحت شرایطی [بر کارگران] تکمیل می کند که برای تکامل نیروهای مولد، روابط اجتماعی و ایجاد عناصری برای شکلی جدید و بالاتر از آنچه در اشکال قبلی مانند برده داری، ارباب رعیتی و غیره وجود داشت مساعدتر است. بدین سان کار اضافی امکان سر برآوردن مرحله ای را فراهم می کند که در آن از یک سو اجبار و انحصاری کردن تکامل اجتماعی (از جمله مزیت های مادی و فکری آن) توسط

یک بخش از جامعه به زیان [به هزینه] بخش دیگر از میان می رود و از سوی دیگر وسایل مادی و شرایط جنینی وضعیت را به وجود می آورد که در شکل عالی تری از جامعه این کار اضافی با کاهش زمانی که برای کار مادی به طور کلی تخصیص می یابد پیوند پیدا کند [از سوی دیگر وسایل مادی و هسته روابطی را ایجاد می کند که اجازه می دهد این کار اضافی، در شکل عالی تری از جامعه، با کاهش کل زمان کاری که به تولید مادی اختصاص داده می شود توأم گردد] زیرا برحسب تکامل بارآوری کار، کار اضافی می تواند در روزانه کار کوتاهی مقداری بزرگ و در روزانه کار بلندی مقداری نسبتاً کوچک باشد. اگر کار لازم $= 3$ و کار اضافی $= 3$ باشد در این صورت کل روزانه کار برابر 6 و نرخ ارزش اضافی برابر 100% خواهد بود. اگر کار لازم $= 9$ و کار اضافی $= 3$ باشد در آن صورت کل روزانه کار برابر 12 و نرخ ارزش اضافی برابر $\frac{1}{3} 33\%$ خواهد شد (9) اما کمیت ارزش مصرفی تولید شده در زمان معین و بنابراین در زمانی که کار اضافی انجام می شود نیز به بارآوری کار بستگی دارد. از این رو ثروت واقعی جامعه و امکان گسترش دائمی روند بازتولید آن نه به طول زمان کار اضافی بلکه به بارآوری کار و نیز به پرمایگی و پیشرفتگی کم یا زیاد شرایطی که تولید در آن صورت می گیرد بستگی دارد. در واقع، قلمرو آزادی تنها در جایی عملاً شروع می شود که کاری که با ضرورت و ملاحظات معمولی [دنیوی] تعیین می شود [که کاری که توسط ضرورت و فرصت های تحمیل شده از بیرون تعیین می شود- فرانسوی] متوقف گردد؛ بنابراین قلمرو آزادی طبیعتاً در ورای تولید مادی به معنی اخص قرار دارد. همان گونه که انسان وحشی باید با طبیعت کلنجار رود تا نیازهای خود را برطرف سازد و زندگی خود را باز تولید کند، انسان متمدن هم باید این کار را در تمام شکل بندی های اجتماعی و تحت تمام شیوه های تولید ممکن انجام دهد. با تکامل انسان قلمرو ضرورت طبیعی گسترش می یابد زیرا نیازهای او نیز تکامل پیدا می کنند اما در همان زمان نیروهای مولد برای ارضای این نیازها نیز تکامل می یابند. آزادی در این حوزه تنها می تواند [آزادی] انسان اجتماعی شده، یعنی [آزادی] مولدان متحدی باشد که مبادلات خود با طبیعت را خردورزانه تنظیم می کنند، طبیعت را به زیر کنترل مشترک خود در می آورند به جای آنکه محکوم نیروهای کور آن باشند و با صرف کمترین انرژی و در

مساعدترین شرایط برای سرشت انسانی خود و به گونه ای شایسته آن به این منظور دست می یابند. اما این هنوز در قلمرو ضرورت است. قلمرو حقیقی آزادی، تکامل توانایی های انسانی همچون یک هدف در نفس خود، در ورای این قلمرو شروع می شود هر چند تنها می تواند بر پایه این ضرورت شکوفا گردد. کوتاه کردن زمان کار پیش شرط اساسی آن است.

در جامعه سرمایه داری، این ارزش اضافی یا محصول اضافی (با انتزاع از نوسانات تصادفی توزیع و صرفاً با در نظر گرفتن قانون تنظیم کننده و مرزهای استاندارد کننده آن)، بین سرمایه داران به تناسب سهمی که هرکدامشان از سرمایه اجتماعی دارد، به عنوان حق السهم تقسیم می شود. در این شکل ارزش اضافی به صورت سود متوسط تظاهر می یابد که به هر سهم از سرمایه سرازیر می گردد، سود متوسطی که به نوبه خود شامل سود بنگاه و بهره است و در این دو مقوله می تواند به دامن سرمایه داران مختلف ریخته شود. اما این تصاحب و توزیع ارزش اضافی از سوی سرمایه با مانع مالکیت زمین روبرو می شود. درست همان گونه که سرمایه دار فعال، کار اضافی و از این رو ارزش اضافی و محصول اضافی از کارگر به شکل سود بیرون می کشد، زمیندار هم به نوبه خود بخشی از این ارزش اضافی یا اضافه محصول را از سرمایه دار در شکل اجاره طبق قوانینی که قبلاً بررسی کردیم تصاحب می کند (10)

بنابراین هنگامی که از سود به عنوان بخشی از ارزش اضافی که به سوی سرمایه سرازیر می شود حرف می زنیم منظور ما سود میانگین است (معادل سود بنگاه به علاوه بهره) که به خاطر کم کردن اجاره از مجموع سود (معادل مجموع ارزش اضافی)، محدود شده است؛ کاهش اجاره مفروض در نظر گرفته شده است. بدین سان سود سرمایه (سود بنگاه به علاوه بهره) و اجاره زمین چیزی بیش از مؤلفه های خاص ارزش اضافی نیستند، مقولاتی که ارزش اضافی توسط آنها بر حسب اینکه به سوی سرمایه سرازیر شود یا به سمت مالکیت ارضی، از هم تفکیک می شوند، عنوان هائی که به هیچ رو سرشت ارزش اضافی را تغییر نمی دهند. از مجموع اینها [سود بنگاه، بهره و اجاره زمین] کل ارزش اضافی اجتماعی به دست می آید. سرمایه مستقماً از کارگران کار اضافی که به صورت ارزش اضافی و محصول اضافی نمودار می شود بیرون می کشد. در این معنی می توان آن را مولد ارزش

اضافی تلقی کرد. مالکیت ارضی هیچ ربطی به روند واقعی تولید ندارد. نقش آن صرفاً انتقال بخشی از ارزش اضافی تولید شده از جیب سرمایه به جیب خود است. اما زمیندار در روند تولید سرمایه دارانه نقشی بازی می کند نه تنها از طریق فشاری که بر سرمایه وارد می آورد و نه صرفاً از این جهت که مالکیت ارضی بزرگ، پیش شرط و شرط تولید سرمایه داری است (مالکیت ارضی سلب کننده مالکیت کارگر از وسایل کارش است) بلکه بویژه از آن رو که زمیندار همچون شخصیت یابی یکی از اساسی ترین شرایط تولید ظاهر می شود.

سرانجام کارگر به عنوان صاحب و فروشنده نیروی کار شخصی خود بخشی از محصول را تحت عنوان مزد دریافت می کند که در آن بخش آن مقدار از کار که آن را کار لازم می نامیم ظاهر می شود، یعنی کار لازم برای حفظ و باز تولید این نیروی کار، خواه شرایط این حفظ و بازتولید، ناچیز یا مایه دار، مساعد یا نامساعد باشد.

هر اندازه این روابط از جنبه های دیگر ناهمگون باشند دارای وجه مشترکی هستند: سرمایه هر سال سودی به سرمایه دار، زمین، اجاره زمینی به زمیندار و نیروی کار، در شرایط عادی و تازمانی که نیروی کار قابل استفاده ای باشد، مزدی به کارگر می دهد. این سه مؤلفه کل ارزشی که سالانه تولید می شود و محصولات متناظر سالانه آنها (فعلاً ملاحظاتی مربوط به انباشت را کنار می گذاریم) ممکن است هر سال توسط صاحبانشان مصرف شوند بی آنکه این امر باعث ته کشیدن منابع آنها گردد. آنها مانند میوه های قابل مصرف درختی همیشه بارور یا بهتر بگوئیم سه درخت اند؛ آنها درآمدهای سه طبقه یعنی سرمایه داران، زمینداران و کارگران را تأمین می کنند، در آمدی که توسط سرمایه دار فعال به عنوان استثمارکننده مستقیم ارزش اضافی و استخدام کننده کارگر به طور کلی، توزیع می شود. بدین سان سرمایه برای سرمایه دار، زمین برای زمیندار و نیروی کار یا کار برای کارگر (زیرا او در واقع نیروی کار را تنها هنگامی که تظاهر خارجی می یابد می فروشد و از این رو، چنانکه قبلاً نشان دادیم، قیمت نیروی کار در شیوه تولید سرمایه داری ناگزیر همچون قیمت کار جلوه می کند)، به مثابه سه منبع مختلف درآمدهایشان یعنی سود، اجاره زمین و مزد نمودار می شود. آنها به یک تعبیر در واقع چنین اند: یعنی سرمایه همچون پمپی دائمی به منظور بیرون کشیدن ارزش اضافی برای سرمایه دار عمل می کند، زمین

همچون مغناطیسی دائمی برای زمیندار بخشی از ارزش اضافی ای را که سرمایه کشیده به خود جذب می نماید و سرانجام کار شرط و وسیله ای همواره بازسازی شده است که زیر عنوان مزد، بخشی از ارزشی را که کارگر تولید کرده یعنی بخشی از محصولی را که با این ارزش سنجیده می شود، به عبارت دیگر ضرورت های بقا را برای او تأمین می کند. افزون بر این آنها همچون منبع درآمد تلقی می شوند بدین معنی که سرمایه بخشی از ارزش و از این رو محصول سالانه کار را در شکل سود، مالکیت ارضی بخش دیگر را در شکل اجاره و کار مزدی بخش دیگر را در شکل مزد تثبیت می کنند و دقیقاً با این تبدیل است که آنها به درآمد سرمایه داران، زمینداران و کارگران مبدل می شوند بی آنکه این تبدیل به وجود آورنده خود ماده ای باشند که به این مقولات مختلف مبدل شده است. اما توزیع مستلزم وجود این ماده یعنی ارزش کل محصول سالانه است که چیزی جز کار اجتماعی مادیت یافته نیست. ولی موضوع به این شکل برای کارگران تولید یعنی حاملان عملکردهای مختلف روند تولید، نمودار نمی شود، بلکه [برای آنان] در شکلی تحریف شده جلوه می کند. علت این امر را در ادامه تحلیل خود تشریح خواهیم کرد. برای کارگران شیوه تولید سرمایه داری، سرمایه، مالکیت ارضی و کار همچون سه منبع مختلف و مستقل نمودار می شوند که از آن منابع به خودی خود سه مؤلفه ارزشی که سالانه تولید می شود و از این رو محصولی که در آن این ارزش حضور دارد سر برمی آورند، و از آنها نه تنها اشکال مختلف این ارزش همچون درآمد عامل های مختلف روند اجتماعی تولید ناشی می شود بلکه ماده این اشکال هم از آنها [سرمایه، مالکیت زمین و مزد] نشأت می گیرد.

[در اینجا یک برگ از دستنویس مفقود شده است. فریدریش انگلس]

... اجاره تقاضی به حاصلخیزی نسبی زمین های مختلف بستگی دارد، به بیان دیگر، وابسته به ویژگی هائی است که فی نفسه از خاک ناشی می شوند. این تعریف تا آنجا درست است که اجاره مبتنی بر ارزش های انفرادی متفاوت محصولات زمین های با خاک متفاوت باشد، همان ویژگی ای که قبلاً خاطر نشان کردیم؛ در حالی که اجاره تقاضی، تا آنجا که مبتنی بر قیمت عام حاکم بر بازار است که با ارزش های انفرادی فرق دارد، قانونی

اجتماعی است که از طریق رقابت به عمل در می آید و هیچ ربطی نه به خاک دارد و نه به درجه حاصلخیزی آن.

ممکن است چنین به نظر رسد که گویا در فرمول «کار - مزد» حداقل رابطه ای عقلانی بیان شده است. اما [به لحاظ درجه عقلانی بودن] این رابطه هم مانند مورد «زمین - اجاره زمین» است [اما این فرمول به همان اندازه نادرست است که فرمول زمین - اجاره - ترجمه فرانسوی]. تا آنجا که کار ارزش آفرین است، تا آنجا که در ارزش کالاها بارز می شود، این امر هیچ ارتباطی با توزیع این ارزش بین بخش های مختلف مردم ندارد. تا آنجا که به خصالت ویژه اجتماعی کار، یعنی مزدی بودن آن مربوط می شود، این ویژگی نیست که ارزش آفرین است [کار از جنبه ارزش آفرین بودنش که در ارزش کالاها بیان می شود هیچ ربطی با توزیع این ارزش بین بخش های مختلف مردم ندارد. شکل اجتماعی ویژه ای که کار به خود می گیرد، یعنی مزدی بودن کار، مولد ارزش نیست. س. ش.]. (11) قبلاً بارها نشان داده ایم که مزد کار یا قیمت کار چیزی جز بیانی غیر عقلانی از ارزش یا قیمت نیروی کار نیست و شرایط ویژه اجتماعی ای که تحت آن نیروی کار فروخته می شود ربطی با کار به عنوان عامل عمومی تولید ندارد. کار همچنین در آن مؤلفه ای از ارزش کالا که به عنوان مزد، قیمت نیروی کار را تشکیل می دهد نیز مادیت پیدا می کند؛ کار، این بخش از محصول را درست مانند بخش های دیگر محصول به وجود می آورد؛ اما کار در این بخش نه بیشتر از بخش هائی که اجاره و سود را تشکیل می دهند مادیت می یابد و نه به صورتی متفاوت از آن بخش ها. به طور کلی، هنگامی که می پذیریم کار ارزش آفرین است آن را نه در شکل مشخص اش همچون شرط تولید، بلکه در ویژگی اجتماعی اش در نظر می گیریم که متمایز از کار مزدی است.

حتی عبارت «سرمایه - سود» در اینجا نادرست است. زیرا اگر سرمایه را تنها از جنبه تولید ارزش اضافی در نظر بگیریم، یعنی رابطه سرمایه با کارگر را که در آن با در اجبار قرار دادن نیروی کار یعنی کارگر مزدی ارزش اضافی از او بیرون می کشد، ملاحظه کنیم، در این صورت ارزش اضافی علاوه بر سود (سود بنگاه و بهره)، شامل اجاره هم هست، به طور خلاصه شامل تمام ارزش های اضافی پیش از تقسیم است. اما در فرمول سرمایه - سود، سرمایه تنها به عنوان منبع درآمد سهمی [از ارزش اضافی] قرار می گیرد که به سمت سرمایه دار سرازیر می شود. ولی این

کل ارزش اضافی ای که سرمایه بیرون می کشد نیست بلکه صرفاً بخشی از ارزش اضافی است که از کارگر برای سرمایه دار استثمار می کند. اگر فرمول «سرمایه - سود» به «سرمایه - بهره» تبدیل شود پیوند درونی بازم بیشتر از هم گسیخته می شود. اگر نخست ناهمانندی کامل سه منبع یادشده در بالا را بررسی کردیم اکنون خاطر نشان می کنیم که محصولات آن منابع، فرزندانشان و یا درآمدها همگی به یک قلمرو تعلق دارند: قلمرو ارزش. اما این رابطه [ناهماهنگ] (که رابطه ای بین کمیت های متباین [بی وجه مشترک] و نیز بین اشیای ناهمگن، مقایسه ناپذیر و بی ارتباط با یکدیگر است) خنثی می شود، به خاطر اینکه سرمایه، مانند زمین و کار، صرفاً همچون جسمی مادی مورد ملاحظه قرار می گیرد، یعنی صرفاً به مثابه وسایل تولید مصنوع و در نتیجه رابطه بین سرمایه و کارگر و ارزش بودن سرمایه تجرید می شوند [کنار گذاشته می شوند].

سوم اینکه اگر فرمول سرمایه - بهره (سود)، زمین - اجاره و کار - مزد به معنائی که در بالا گفته شد درک شود، این فرمول به نحو همشکل و متقارنی نامتوافق خواهد بود. در واقع از آنجا که [بر اساس چنین درکی] کار مزدی همچون یک شکل ویژه اجتماعی کار ظاهر نمی شود بلکه هر کاری ماهیتاً به صورت کار مزدی نمودار می گردد (خود را بدین سان به کسانی که در جنبه روابط تولید سرمایه داری گرفتارند نشان می دهد)، در نتیجه شکل های اجتماعی معین و ویژه ای که شرایط عینی کار - وسایل ساخته شده تولید و زمین - در مقابل کار مزدی به خود می گیرند (همان گونه که برای آنها کار مزدی از پیش امر مفروضی است)، مستقیماً با وجود مادی این شرایط کار، یا با شکلی که به طور عام در روند واقعی کار دارند، فارغ از هر شکل اجتماعی تاریخاً ویژه و حتی مستقل از هر شکل و روند اجتماعی، منطبق گرفته می شوند. (12) شکل شرایط کاری که از کار جدا شده، نسبت به کار عینیت یافته و بدین سان وسایل ساخته شده تولید را به سرمایه و زمین را به زمین انحصاری، به مالکیت ارضی تبدیل کرده است، این شکل که متعلق به دوره خاصی از تاریخ است بر هستی و عملکرد وسایل ساخته شده تولید و زمین در روند تولید به طور عام منطبق فرض شده است. [طبق چنین دیدگاهی] این وسایل تولید، در خود و برای خود، سرمایه اند، سرمایه چیزی نیست جز «نام اقتصادی» آن وسایل تولید، و به طریق مشابه، زمین، در خود و برای خود، طبیعتاً زمین به انحصار درآمده از

جانب تعدادی زمیندار است. همان گونه که محصولات در کسوت سرمایه و سرمایه دار - که در واقعیت چیزی جز سرمایه شخصیت یافته نیست - به قدرت مستقلی در مقابل تولیدکنندگان تبدیل می شوند، زمین نیز در زمیندار تشخص می یابد. بر پاهای او می ایستد و بسان قدرتی مستقل مدعی سهم خود از تولیدی که به کمک او صورت گرفته می شود. بدین سان این زمین نیست که سهم شایسته خود را برای بازسازی و بهبود بارآوری اش دریافت می کند بلکه زمیندار است که سهمی از محصول را برای حراج کردن و لخرجی به تصاحب در می آورد. روشن است که کار مزدی پیش فرض سرمایه از کار است. به همین اندازه روشن است که اگر کار به عنوان کار مزدی نقطه عزیمت گرفته شود طوری که هم هویتی کار و کار مزدی امری بدیهی به حساب آید، در آن صورت سرمایه و زمین نیز باید شکل طبیعی شرایط کار در رابطه با کار به طور کلی تلقی شوند. پس، سرمایه بودن همچون شکل طبیعی وسایل کار و از این رو همچون خصلت مادی نابی تلقی می شود که ناشی از عملکرد این وسایل در روند کار به طور کلی است. بدین سان سرمایه و وسایل تولید مصنوع تبدیل به اصطلاحات یکسانی می شوند. به همین طریق، زمین و زمین به انحصار درآمده از طریق مالکیت خصوصی هم هویت می گردند. هنگامی که وسیله کار، به عنوان وسیله کار، طبیعتاً سرمایه و در نتیجه منبع سود تلقی گردد، زمین هم به خودی خود منبع اجاره می شود.

کار به مثابه کار، در توصیف ساده خود همچون فعالیت هدفمند، با وسایل تولید نه در شکل اجتماعی معین آنها بلکه در ذات مشخص شان، همچون وسایل مادی کار رابطه پیدا می کند؛ خود این وسایل هم از یکدیگر صرفاً به صورت مادی، همچون ارزش های مصرفی، متمایز می شوند، یعنی زمین به مثابه وسیله کار ساخته نشده و دیگر وسایل همچون وسایل ساخته شده کار. (13) پس اگر کار با کار مزدی یکسان گرفته شود در آن صورت شکل اجتماعی معینی که در آن شرایط کار با کار مقابله می کنند با هستی مادی کار یکسان گرفته خواهد شد. در آن صورت وسایل کار در نفس خود سرمایه خواهند بود و زمین با مالکیت ارضی یکی خواهد شد. آنگاه استقلال رسمی ای که این شرایط کار نسبت به کار به دست آورده اند، شکل ویژه این استقلال در رابطه با کار مزدی، به ویژگی ای جدانشدنی از آنها به مثابه شیئی، به مثابه شرایط مادی تولید، همچون ویژگی ای درونی، ذاتی به عنوان

عناصر تولید تبدیل خواهد شد. خصلت اجتماعی معین آنها در روند تولید سرمایه داری که توسط یک دوره تاریخی خاص تعیین شده، همچون خصلت مادی ذاتی و طبیعی شان به مثابه عناصر روند تولید تلقی می شود چنانکه گوئی از ازل متعلق به آنها بوده است. از این رو چنین به نظر می رسد که مشارکت زمین همچون میدان نخستین فعالیت کاری، قلمرو نیروهای طبیعت، زرادخانه از پیش موجود تمام موضوعات کار، و مشارکت وسایل تولید ساخته شده (ابزارها، مواد خام و غیره) در روند کلی تولید است که به صورت سهم های مربوط به مالکیت ارضی و سرمایه، به صورت اجاره و سود (بهره) به سوی نمایندگان اجتماعی آنها سرازیر می شود همان گونه که سهم کار در روند تولید با مزد بیان می گردد. بدین سان چنین به نظر می رسد که اجاره، سود و مزد ناشی از نقشی هستند که زمین، وسایل تولید ساخته شده و کار در روند ساده کار ایفا می کنند، و روند کار صرفاً روندی بین انسان و طبیعت و جدا از هر گونه ویژگی تاریخی در نظر گرفته شود. همین درک در شکل دیگری خود را نشان می دهد هنگامی که گفته می شود: محصولی که در آن کار کارگر مزدی برای خود او به عنوان عایدی یا درآمد او ظاهر می شود، صرفاً مزد است، یعنی آن بخش از ارزش (و از این رو محصول اجتماعی ای که با این ارزش اندازه گرفته می شود) که این مزد بیانگر آن است. بدین سان اگر کار مزدی با کار به طور کلی یکی گرفته شود، در آن صورت مزد هم با محصول کار یکی گرفته خواهد شد و آن بخش از ارزش که نمایانگر مزد است با کل ارزشی که کار خلق کرده یکی تصور خواهد گردید. اما با این فرض، بخش های دیگر ارزش، سود و اجاره نیز مستقل از کار نمودار خواهند شد و بایستی ناشی از منابع ویژه خود که مستقل از کار هستند ناشی شده باشند؛ آنها بایستی از عناصر شرکت کننده در تولید نشأت گرفته باشند که به سوی صاحبان آن سرازیر می شوند، به عبارت دیگر سود ناشی از وسایل تولید یعنی عناصر مادی سرمایه، و اجاره ناشی از زمین یا طبیعت که زمیندار آن را نمایندگی می کند، تلقی گردد. (روشر، سیستم اقتصادی، ج 1، مبانی اقتصاد ملی، اشتوتگارت و آگسبورگ، ویراستار 1858)

بدین سان مالکیت ارضی، سرمایه و کار مزدی از منبع درآمد - در این معنی که سرمایه بخشی از ارزش اضافی را که از کارگر بیرون کشیده برای سرمایه دار جذب می کند، انحصار زمین

بخشی از ارزش اضافی را در شکل اجاره به زمیندار اختصاص می دهد و کار، بقیه چیز را که از ارزش مانده در شکل مزد نصیب کارگر می کند - از منابعی که به لطف آنها بخشی از ارزش به شکل سود، بخش دوم به شکل اجاره و بخش دیگر به شکل مزد در می آید، به سرچشمه های واقعی ای تبدیل می شوند که این ارزش در آنها مستتر است یا در مقابل آنها مبادله می شود، به عبارت دیگر ارزش کل محصولات از آنها به مثابه منابع نهائی ناشی می شود (14)

قبلا در مورد ساده ترین مقولات شیوه تولید سرمایه داری و تولید کالائی به طور کلی، در بحث کالا و پول، خصلت رازآلودی [سر در گم کننده ای] را نشان دادیم که روابط اجتماعی ای را که عناصر مادی ثروت همچون محمل آن روابط در روند تولید عمل می کنند، به خواص خود این اشیا (کالاها) تبدیل می کند و حتی به صورتی آشکارتر روابط تولیدی را به یک شیئی (پول) مبدل می سازد. تمام اشکال جامعه، تا آنجا که به مرحله تولید کالائی و چرخش پول می رسند، در معرض این تحریف قرار دارند. اما تحت شیوه تولید سرمایه داری و در مورد سرمایه، که مقوله مسلط و رابطه تعیین کننده تولید در آن شیوه را تشکیل می دهد، این دنیای افسون زده و تحریف شده بیشتر توسعه می یابد. در مورد ساده ترین مقولات شیوه تولید سرمایه داری و حتی تولید کالائی، در بحث کالا و پول قبلا خصلت رازآلودی را نشان دادیم که روابط اجتماعی ای را که عناصر مادی ثروت و همچون محمل آن روابط در تولید عمل می کنند، به خواص خود این اشیا (کالاها) تبدیل می کند و حتی به صورتی آشکارتر روابط تولیدی را به یک شیئی (پول) مبدل می سازد. تمام اشکال جامعه، تا آنجا که به مرحله تولید کالائی و چرخش پول می رسند، در معرض این تحریف قرار دارند. اما تحت شیوه تولید سرمایه داری و در مورد سرمایه، که مقوله مسلط و رابطه تعیین کننده تولید در آن شیوه را تشکیل می دهد، این دنیای افسون زده و تحریف شده بیشتر توسعه می یابد. اگر سرمایه را در روند مستقیم تولید همچون وسیله بیرون کشیدن ارزش اضافی در نظر بگیریم، در آن صورت این رابطه بسیار ساده می شود و پیوند واقعی خود را بر حاملان این روند، یعنی خود سرمایه داران، حک می کند و در آگاهی شان مستقر می شود. مبارزه خشن بر سر حدود زمان کار روزانه این را به نحو چشمگیری به اثبات می رساند. اما حتی در درون این قلمرو

بی میانجی، قلمرو عمل مستقیم بین کار و سرمایه، موضوع در این مرحله ساده باقی نمی ماند. با تکامل ارزش اضافی نسبی در شیوه تولید ویژه سرمایه داری که در آن نیروهای مولد کار اجتماعی تکامل می یابند، چنین به نظر می رسد که این نیروهای مولد و این روابط متقابل اجتماعی کار در روند مستقیم کار، از کار به سرمایه منتقل شده اند. بدین سان سرمایه به چیز بسیار اسرار آمیزی تبدیل می شود، زیرا چنین به نظر می رسد که تمام نیروهای مولد اجتماعی کار ناشی از سرمایه است و نه از نفس کار و به نظر می رسد که از زهدان خود سرمایه بیرون آمده است. سپس روند چرخش سرمایه با تمام شکل های آن وارد عمل می شود که حتی سرمایه کشاورزی به همان درجه در آن شرکت می کند. در این حوزه، شرایطی که ارزش نخست تحت آن شرایط به وجود می آید کاملا به پس زمینه رانده می شوند. حتی در روند مستقیم تولید، سرمایه دار همزمان به عنوان مولد کالا و مدیر تولید کالائی عمل می کند. در نتیجه، این روند تولید برای او به هیچ رو همچون روند تولید ارزش اضافی ظاهر نمی شود. اما فارغ از اینکه ارزش اضافی ای که توسط سرمایه در روند واقعی تولید بیرون کشیده شده و در کالاها تظاهر می یابد چه اندازه باشد، ارزش و ارزش اضافی نهفته در کالاها باید در روند چرخش تحقق یابند. چنین به نظر می رسد که هم ارزشی که در تولید پیش ریخته شده و هم به ویژه ارزش اضافی موجود در کالاها، نه تنها در چرخش تحقق می یابند بلکه واقعا از چرخش ناشی می شوند. این توهم به ویژه توسط دو شرط تقویت می شود: نخست اینکه سود حاصل از فروش به تقلب، فریبکاری، کارشناسی، مهارت و هزار و یک برهه بازار بستگی دارد؛ دوم اینکه عنصر تعیین کننده دیگری در کنار زمان کار دخالت می کند و آن عبارت است از زمان چرخش. هر چند زمان چرخش همچون حدی منفی در مقابل تشکیل ارزش و ارزش اضافی عمل می کند اما به ظاهر پایه مثبتی مانند خود کار است و شامل عنصر تعیین کننده ای مستقل از کار است که از سرشت سرمایه ناشی می شود. ما در جلد دوم [کتاب سرمایه] طبیعتا می بایست این قلمرو چرخش را تنها در ارتباط با شکل های معینی که به وجود می آورد ارائه دهیم تا تکامل بعدی شکل سرمایه که در این قلمرو رخ می دهد نشان داده شود. اما در واقع این قلمرو، قلمرو رقابت است که در هر مورد فردی تصادف بر آن حاکم است و بنابراین قانون درونی ای که در این امور تصادفی غلبه دارد و آنها را تنظیم می کند تنها هنگامی قابل مشاهده

است که شمار زیادی از این رویدادهای تصادفی با هم در یک گروه باشند، بنابراین قانون درونی برای کارگزاران منفرد تولید قابل مشاهده و قابل فهم نیست. اما افزون بر این، روند واقعی تولید به مثابه وحدت روند مستقیم تولید و روند چرخش، پیکر بندی های جدیدی به وجود می آورد که در آنها رشته رابطه درونی بیش از پیش گم می شود، روابط تولیدی از یکدیگر مستقل می گردند و مؤلفه های ارزش در شکل های مستقل از یکدیگر انجماد می یابند.

تبدیل ارزش اضافی به سود، چنانکه دیدیم، به همان اندازه توسط روند چرخش تعیین می شود که توسط روند تولید. ارزش اضافی، در شکل سود، دیگر به آن بخش از سرمایه که در کاری که ارزش اضافی از آن به وجود آمده [منظور سرمایه متغیر است. س. ش.] بستگی ندارد بلکه به کل سرمایه وابسته است. نرخ سود با قوانین خودش تنظیم می شود که اجازه می دهد و حتی می طلبد که این نرخ تغییر کند در حالی که نرخ ارزش اضافی ثابت بماند. همه اینها سرشت حقیقی ارزش اضافی و بدین سان مکانیسم واقعی سرمایه را هرچه بیشتر ناروشن می کند. این ناروشنی با تبدیل سود به سود متوسط و ارزش به قیمت تولید، یعنی به متوسط هائی که قیمت بازار را تنظیم می کنند، بیشتر می شود. (15) در اینجا یک روند پیچیده اجتماعی دخالت می کند، روند برابر شدن سرمایه ها، که قیمت متوسط نسبی کالاها را از ارزش آنها جدا می کند و نیز سود متوسط در قلمروهای مختلف تولید (جدا از سرمایه گذاری های منفرد در هر حوزه تولید) را از استثمار واقعی کار توسط سرمایه های خاص جدا می کند. قیمت متوسط کالاها نه تنها به نظر می رسد که با ارزش آنها و بدین سان با کاری که در آنها تحقق یافته فرق داشته باشد، بلکه در حقیقت نیز چنین است و سود متوسط یک سرمایه خاص با ارزش اضافی ای که این سرمایه از کارگران استخدامی خود استثمار می کند تفاوت دارد. ارزش کالاها مستقیماً و تنها در تأثیری که بارآوری متغیر کار روی صعود یا نزول قیمت های تولید، روی حرکت آنها و نه حدود نهائی شان می گذارد خود را نشان می دهد. به نظر می رسد که سود تنها به شکلی ثانوی توسط استثمار مستقیم کار تعیین می شود، یعنی تا آنجا که به سرمایه دار امکان دهد سودی متفاوت از سود متوسط با قیمت های تنظیم کننده بازار، که ظاهراً مستقل از این استثمار به نظر می رسند، تحقق بخشد. چنین به نظر می رسد که سودهای متوسط عادی، ذاتی سرمایه و مستقل از استثمار باشند؛

استثمار غیرعادی یا حتی استثمار عادی تحت شرایط به طور استثنائی مساعد، به نظر می رسد که تنها تعیین کننده انحرافات از سود متوسط باشند و نه خود این سود. تقسیم سود به سود بنگاه و بهره (بی آنکه در اینجا سود تجاری و سود ناشی از معاملات پولی را که مبتنی بر چرخش اند و به نظر می رسد که کاملاً ناشی از آن باشند و نه از روند تولید، خاطر نشان کنیم)، مستقل انگاشتن شکل ارزش اضافی و جمود این شکل را که در نقطه مقابل کامل ذات و ماهیت آن قرار دارد کامل می کند. بخشی از سود، در تقابل با دیگری [منظور جداکردن بخش سود بنگاه از بهره است. مترجم فارسی]، خود را کاملاً از روابط سرمایه به مثابه سرمایه جدا می کند و به نظر می رسد که نه ناشی از عملکرد استثمار کار مزدی بلکه بیرون از آن و ناشی از کار مزدی خود سرمایه دار باشد. در مقابل آن به نظر می رسد که بهره، هم مستقل از کار مزدی کارگر و هم مستقل از کار خود سرمایه دار باشد و از سرمایه همچون منبع مستقل خود ناشی گردد. اگر سرمایه در آغاز در سطح چرخش همچون شیئی جادویی (فتیش) سرمایه، همچون ارزش ارزش آفرین، ظاهر شد، اکنون در شکل سرمایه بهره را در بیگانه ترین و خاص ترین شکل خود دوباره پدیدار می شود. بدین علت است که فرمول "سرمایه - بهره" همچون جمله سوم از سری زمین - اجاره و کار - مزد، استوارتر از فرمول "سرمایه - سود" است که سود یادآور منشأ خود است که نه تنها در بهره خاموش می شود بلکه در شکلی کاملاً ضد شکل ابتدائی خود قرار می گیرد.

سرانجام در کنار سرمایه به مثابه منبع مستقل ارزش اضافی، مالکیت ارضی ظاهر می شود که همچون مانعی در مقابل سود متوسط سر بر می آورد و بخشی از ارزش اضافی را به طبقه ای انتقال دهد که نه خود کار می کند، نه مستقیماً کار را استثمار می نماید و حتی نمی تواند نوعی دستاویز اخلاقی تسلی بخش مانند سرمایه بهره را مطرح کند که خطر و فداکاری وام دادن سرمایه به دیگری را توجیهی برای دریافت بهره به حساب می آورد. از آنجا که در این مورد به نظر می رسد که بخشی از ارزش اضافی مستقیماً با عنصری طبیعی یعنی زمین و نه با روابط اجتماعی پیوند داشته باشد، شکل بیگانگی متقابل و جمود بخش های مختلف ارزش اضافی کامل می شود، پیوند درونی کاملاً می گسند و منبع آن [ارزش اضافی در شکل اجاره] کاملاً دفن می شود دقیقاً به این

علت که روابط تولید که وابسته به عناصر مادی گوناگون روند تولیدند متقابلاً مستقل از هم تلقی می شوند.

[فرمول] سرمایه - سود یا بهتر بگوئیم سرمایه - بهره، زمین - اجاره و کار - مزد، این سه گانه [تثلیث] اقتصادی که همچون رابطه بین مؤلفه های ارزش و ثروت به طور کلی و منابع آنها ارائه می گردد، رازآلود کردن کامل شیوه تولید سرمایه داری، تبدیل روابط اجتماعی به اشیا، ادغام مستقیم روابط تولید مادی با تعیین های تاریخی یا اجتماعی شان را تکمیل می کند: دنیائی افسون زده، تحریف شده، وارونه که در آن آقای سرمایه و خانم زمین، شبح وار، هم به مثابه شخصیت های اجتماعی و هم مستقیماً به مثابه شیئی در جولانند. شایستگی بزرگ اقتصاد کلاسیک در این است که این ظاهر دروغین و توهم [فریب]، این استقلال متقابل و جمود عناصر مختلف اجتماعی ثروت، این شخصیت بخشیدن به اشیا و تبدیل روابط تولیدی به شیئی، این دین زندگی روزانه را در هم شکست. اقتصاد سیاسی این کار را با بیان اینکه بهره جزئی از سود و اجاره مازادی بر سود متوسط است و بنابراین هر دو در ارزش اضافی همگرایی [انطباق] پیدا می کنند، با ارائه روند چرخش همچون روند دگرپرسی و تغییر شکل صرف [ارزش] و سرانجام با خلاصه کردن ارزش و ارزش اضافی کالاها به کار در روند مستقیم تولید انجام داد. با این همه، حتی بهترین سخنگویان اقتصاد کلاسیک کمابیش در دام دنیای توهمی که انتقادشان آن را منحل کرده گرفتارند، و از دیگاه بورژوائی جز این ممکن نیست؛ بدین سان همگی کمابیش دچار نا استواری (ناسازگاری های منطقی)، نیمه حقیقت و تضادهای حل نشده اند. از سوی دیگر، برای کارگزاران واقعی تولید کاملاً طبیعی است که با اشکال بیگانه و غیر عقلانی سرمایه - بهره، زمین - اجاره و کار - مزد احساس انس و الفت کنند، زیرا این اشکال دقیقاً چارچوب توهمی هستند که در آن حرکت می کنند و مشغله روزانه خود را در آن می یابند. از این رو به همان اندازه طبیعی است که اقتصاد عامیانه، که چیزی بیش از ترجمه مکتبی و کمابیش جزم اندیشانه تصورات روزانه کارگزاران واقعی تولید نیست و به آن تصورات نوعی نظم عقلانی می دهد، در این فرمول سه گانه، که تهی از هر گونه پیوند درونی است، دقیقاً پایه طبیعی عبارت پردازی های پر طمطراق و تو خالی خود را ببیند. این فرمول همچنین با منافع

طبقات مسلط همخوانی دارد زیرا ضرورت طبیعی و توجیه ابدی منابع درآمد طبقات حاکم را به صورت یک جزم موعظه می کند.

در توصیف چگونگی تبدیل روابط تولیدی به شیئی و مستقل شدن آنها از کارگزاران تولید، وارد شکل و نحوه پدیدار شدن این پیوندها در نظر آن کارگزاران همچون قوانین طبیعی مقاومت ناپذیر، که مستقل از اراده آنان به صورت بازار جهانی، بهره های آن، تغییرات قیمت بازار، دوره های اعتبار، چرخه های صنعت و تجارت، تناوب رونق و بحران بر آنان حاکم اند و به صورت ضرورت کور نمودار می شوند نخواهیم پرداخت. ما به اینها نمی پردازیم چون حرکت واقعی رقابت در خارج از طرح ما قرار دارد و ما در اینجا تنها سازمان درونی شیوه تولید سرمایه داری را در شکل میانگین ایده آل آن بررسی می کنیم.

در اشکال قبلی جامعه، این رازآلودگی اقتصادی به طور عمده از پول و سرمایه بهره زاناشی می شد. طبیعتاً این امر نخست در جایی که تولید برای ارزش مصرفی یا تولید برای نیازهای مستقیم فردی غلبه دارد و دوم در جایی که برده داری و نظام ارباب - رعیتی پایه وسیع تولید را تشکیل می دهد، مانند عصر باستان و سده های میانه، منتفی است. در این موارد، سلطه شرایط تولید بر مولدان توسط روابط قیمومت و بندگی پوشیده می گردد و این آخری ها همچون نیروی محرک مستقیم روند تولید نمودار می شوند. در جوامع اشتراکی نخستین که کمونیسم بدوی بر آنها غالب بود، و حتی در جماعت های شهری باستان، خود این جامعه کمونی و شرایط آن بود که همچون شالوده تولید ظاهر می شد و بازتولید آن همچون هدف نهائی نمودار می گشت. حتی در نظام صنفی سده های میانه نه کار و نه سرمایه نامحدود نبودند بلکه روابط میان آنها توسط سیستم اصناف و روابطی که این سیستم دربر داشت تعیین می شد و نیز از طریق تعاونی، و مفاهیم متناظر آن مانند تعهد حرفه ای، صنعتگری و غیره. تنها هنگامی که شیوه تولید سرمایه داری [دستنوشته در اینجا ناتمام است. ویراستار (فریدریش انگلس)]

یادداشت ها

1- این سه تکه در بخش های مختلف دستنوشته برای بخش 6 [جلد سوم سرمایه] پیدا شدند. (فریدریش انگلس)

2- مارکس اصطلاح «سه گانه یا سه در یک» (Trinität آلمانی، Trinité فرانسوی و Trinity انگلیسی) و صفت های مشتق از آن را، هم در معنی معمولی این واژه یعنی مجموعه ای مرکب از سه جزء یا سه مؤلفه که با هم عمل می کنند به کار می برد و هم به طور طنز آمیز اشاره به تثلیث در مسیحیت دارد: همان گونه که در مسیحیت «پدر»، «پسر» و «روح القدس» بیان سه شخص در خدای واحد است، مارکس سرمایه، زمین و کار و «محصولات» این سه یعنی سود (بهره)، اجاره و مزد را همچون سه در یک یا تثلیثی تصویر می کند که اقتصاد عامیانه سرمایه داری همچون فرمولی مقدس و جزمی به آن چسبیده است. اقتصاد عامیانه بورژوازی به جای آنکه به تحلیل روابط واقعی اجتماعی - اقتصادی که خصلت تاریخی دارند بپردازد و وسایل تولید ساخته شده (مصنوع) و وسایل تولید طبیعی و انسان مولد و تأثیرات متقابل آنها را در چارچوب آن روابط بررسی کند و روند تولید محصولات (و از جمله تولید ارزش و ارزش اضافی) و توزیع آنها را در پرتو این روابط توضیح دهد، هریک از مؤلفه های این سه گانه، یعنی سرمایه، زمین و کار را مستقلاً منبع و آفریننده ثروت و درآمد تلقی می کند. (س. ش.)

3- فصل 23 (جلد سوم سرمایه) - (فریدریش انگلس)

4- اُوید (پوبلیوس اُیدیوس ناسو)، شاعر لاتین، متولد سال 43 پیش از میلاد و در گذشته در سال 17 یا 18 میلادی. یکی از آثار او دگر بیسی یا مسخ در 15 جلد شامل قصه ها و افسانه های لاتینی است. مارکس عبارت «توده خام و ناهموار [خشن]» rudis indigestaque moles در مورد زمین را از اُوید گرفته است (نگر بیسی، جلد اول، بخش 7)

5- مارکس در فصل 39 جلد سوم سرمایه در توضیح اجاره تفاضلی (رانت تفاضلی یا رانت نسبی)، جدول ساده زیر را که مثالی در باره تولید غله در چهار نوع زمین با حاصلخیزی های متفاوت است ارائه می دهد. فرض بر این است که مقدار سرمایه گذاری (ثابت و متغیر) در واحد سطح - مثلاً در یک آکر = 0.4047 هکتار در مورد هر چهار زمین یکسان باشد. قیمت تولید یک کوارتر - معادل 50.8 کیلو گرم - غله برابر 3 لیبره استرلینگ گرفته شده است. (قیمت تولید یک کالا در اقتصاد سیاسی مارکس عبارت است از هزینه تولید آن کالا (یعنی هزینه سرمایه ثابت و سرمایه متغیری که صرف تولید کالا شده)، به علاوه سود متوسط کل سرمایه پیش ریخته متناظر با تولید آن کالا). محصول تولیدی زمین های نوع الف، ب، پ و ت در هر آکر به ترتیب 1، 2، 3 و 4 کوارتر فرض شده است. می بینیم به رغم اینکه سرمایه یکسانی در هر یک از آنها به کار افتاده، عملکرد یا بازده این زمین ها متفاوت است. اختلاف در عملکرد یا بازده زمین های ب، پ، و ت نسبت به عملکرد زمین الف (زمین با کمترین بارآوری) به ترتیب برابر 1، 2 و 3 کوارتر در آکر بیشتر است که همان اجاره تفاضلی آنها نسبت به زمین الف است. (توجه! اینکه اجاره تفاضلی زمین الف در جدول برابر صفر گرفته شده به این معنی نیست که این زمین هیچ اجاره ای ندارد بلکه به این معنی است که چون حاصلخیزی زمین نوع الف از همه زمین ها کمتر است مازاد اجاره یا اجاره تفاضلی ای نسبت به زمین های دیگر ندارد.)

نوع زمین	آکر	قیمت تولید (لیبره)	وزن محصول کوارتر = 50.8 کیلو	اجاره [تفاضلی] بر حسب غله	اجاره [تفاضلی] بر حسب پول (لیبره)
الف	1	3	1	0	0
ب	1	3	2	1	3
پ	1	3	3	2	6
ت	1	3	4	3	9
جمع	4		10	6	18

مارکس ضمن مثال های متعدد و پیچیده تری (مثلاً با متفاوت فرض کردن سطح زمین های زیر کشت با حاصلخیزی های متفاوت و نیز متفاوت گرفتن سرمایه گذاری در زمین های متفاوت و غیره) در همان فصل 39 و نیز در فصل های 40 تا 44 جلد سوم سرمایه نشان می دهد که در همه حالات اجاره تفاضلی وجود دارد (مارکس از دو نوع اجاره تفاضلی سخن می گوید که ما در اینجا به آنها نمی پردازیم). اجاره تفاضلی در واقع سود اضافی یا فوق سود یعنی سودی بالاتر از سود متوسط سرمایه است که مقدمتا (یا موقتاً) نصیب سرمایه هائی می شود که در زمین های ب، پ و ت به کار افتاده اند زیرا هزینه تولید این زمین ها کمتر از هزینه تولید در زمین نوع الف است ولی محصول خود را به همان قیمت محصول زمین الف می فروشند. اما سرمایه به کار افتاده در زمین نوع الف هم باید سود متوسط ببرد (چون اگر سرمایه گذاری در زمین نوع الف سود متوسط نبرد در آن زمین سرمایه گذاری صورت نخواهد گرفت). بنابراین در مورد زمین های حاصلخیز تر از زمین نوع الف، چنانکه گفته شد، با سودی بالاتر از سود متوسط یعنی با فوق سود برای سرمایه های به کار افتاده در زمین های ب، پ و ت مواجهیم. اما این فوق سود در شکل اجاره تفاضلی، از سرمایه داران کشاورزی به صاحبان زمین های نوع ب، پ و ت منتقل می شود.

مارکس در فصل 45 جلد سوم سرمایه نشان می دهد که زمین نوع الف یعنی بدترین زمین نیز اگر به زیر کشت رود (یعنی به محصول آن نیاز باشد) و در شرایط وجود مالکیت خصوصی بر زمین، دارای اجاره ای خواهد بود که مارکس آن را اجاره مطلق می نامد. بنابراین کل اجاره یا رانت یک زمین عبارت است از مجموع اجاره مطلق و اجاره تفاضلی آن. نکته دیگر این است که اجاره تفاضلی الزاماً مربوط به تفاوت در حاصلخیزی خاک نیست و عوامل دیگری مانند دوری و نزدیکی به راه ها و بازارهای مصرف و غیره نیز می توانند زمینه اجاره تفاضلی باشند.

آنچه در مورد اجاره تفاضلی و اجاره مطلق زمین های کشاورزی گفته شد در مورد معدن ها، جنگل ها، مراعات و دیگر منابع طبیعی که می توانند به مالکیت خصوصی در آیند نیز صادق است. (س. ش.)

6- مارکس در جلد اول سرمایه توضیح می دهد که آنچه کارگر به سرمایه دار می فروشد نه کار بلکه نیروی کارش برای مدت معینی است که مزد، بیانگر ارزش یا قیمت - بیان پولی ارزش - این نیروی کار یا توانایی انجام کار برای آن مدت است. مارکس در فصل 6 جلد اول سرمایه، نیروی کار یا توان کار را چنین تعریف می کند: «مجموع توانایی های بدنی و فکری ای که در جسم یک انسان و در شخصیت زنده او وجود دارد که باید برای تولید اشیای مفید به کار اندازد.» (منظور از مفید چیزی است که ارزش مصرف داشته باشد و نیازی را برطرف سازد، بی آنکه هیچ گونه پیشداوری یا قضاوت اخلاقی در مورد «مفید بودن» دخالت داده شود). کار غیر از نیروی کار است: کار عبارت است از فعالیت هدفمند انسان در رابطه با طبیعت برای رفع نیازمندی های خود. کار به این اعتبار، همان گونه که مارکس در متن حاضر و در جاهای دیگر توضیح می دهد، ربطی به مزد و کار مزدی ندارد. کار مزدی تنها یک شکل اجتماعی - تاریخی معین و ویژه از روند کار است. در تولید کالائی، یعنی تولید برای مبادله و نه صرفاً رفع نیازهای شخصی، و در تولید سرمایه داری که شکل تکامل یافته تولید کالائی است، تبادل کالاها براساس کار اجتماعاً لازم برای تولید آنها صورت می گیرد. یعنی ارزش هر کالا عبارت است از کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا. بدین سان اصطلاحات «ارزش کار» و نیز «قیمت کار» - که بیان پولی ارزش کار است - هر دو بی معنی هستند، مانند اینکه گفته شود ارزش. ارزش، یعنی ارزش با خود ارزش تعریف شود که صرفاً یک همانگویی و پوچ است! اما پوچ بودن این عبارت در این تکرار بی معنی خلاصه نمی شود. زیرا منظور از آنچه زیر عنوان «ارزش کار» در اقتصاد عامیانه و در گفتگوی روزانه به کار برده می شود، ارزش نیروی کار یا مزد است. اما کارگر در طول مدتی که نیروی کارش را می فروشد مثلاً در یک روز یا یک هفته یا یک ماه کار، ارزشی بیش از ارزش نیروی کارش در این مدت، یعنی بیش از مزدش تولید کرده است. تفاوت بین ارزشی که کارگر در زمان معینی تولید کرده و مزدی که بابت این زمان دریافت داشته، ارزش اضافی یا کار رایگانی است که به صورت محصول اضافی نصیب سرمایه دار شده است. اما اقتصاد عامیانه بورژوائی ارزش نیروی کار (یعنی مزد) و ارزشی را که کارگر در برابر این مزد تولید کرده یکسان فرض می کند (یعنی از این دیدگاه، ارزش اضافی ای وجود ندارد!). بدین سان یکسان گرفتن کار و نیروی کار، غیر از عیب مفهومی و منطقی اش که بالاتر توضیح دادیم، در همان حال تلاشی برای پوشاندن و مسکوت گذاشتن ارزش اضافی و استثمار کارگر توسط سرمایه دار است چنانکه گوئی کارگر «کارش» را فروخته و «بهای کارش» را گرفته است! (س. ش.)

7- لگاریتم یک مفهوم ریاضی است که معنی آن چنین است: یک عدد مثبت در نظر می گیریم، لگاریتم این عدد در پایه معلوم (که این پایه هم عددی مثبت غیر از یک است) عدد سومی است که اگر آن پایه را به توان آن عدد سوم برسانیم نتیجه این عمل عدد نخستین خواهد بود. مثلاً عدد مثبت 100 را در نظر می گیریم و یک پایه هم در نظر می گیریم مثلاً عدد 10، در این صورت لگاریتم 100 در پایه 10 برابر 2 خواهد بود زیرا $10 \times 10 = 100 = 10^2$ همین طور اگر عدد 125 را در نظر بگیریم و عدد پایه را 5 فرض کنیم لگاریتم 125 در پایه 5 برابر 3 خواهد بود زیرا: $5 \times 5 \times 5 = 125 = 5^3$. روشن است که

«لگاریتم زرد» اصطلاحی نامعقول است چون لگاریتم جسم نیست و رنگ ندارد. (س. ش.)

8- آغاز فصل 48 طبق دستنوشته. (فردریش انگلس)

9- نسبت های 100% و $\frac{1}{3} \times 33$ چنین به دست آمده اند:

نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار عبارت است از نسبت کار اضافی به کار لازم. پس در حالت اول داریم:

$$\frac{\text{کار اضافی}}{\text{کار لازم}} = \frac{3}{3} = 1 = 100\% = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

به همین ترتیب در حالت دوم می توان نوشت:

$$\frac{\text{کار اضافی}}{\text{کار لازم}} = \frac{3}{9} = \frac{1}{3} = 33\frac{1}{3}\% = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

(س. ش.)

10- مارکس در فصل 37 جلد سوم سرمایه (تبدیل ارزش اضافی به اجاره زمین)، ضمن اینکه می گوید انحصار زمین (یعنی مالکیت زمین توسط بخشی از مردم و طرد بقیه از آن) در تمام شیوه های تولید استثمارگرانه وجود داشته، تفاوت های مالکیت زمین در سرمایه داری با همین مالکیت در شیوه های پیشین را توضیح می دهد. او از جمله بر این نکته تکیه می کند که در شیوه تولید سرمایه داری، زمین هم از دهقان خرده مالک (تولید کننده مستقیم)، هم از مالک به عنوان بهره بردار و استثمارگر مستقیم دهقان گشتگر و هم از مالکیت های مشاع و غیره جدا می شود و به عنوان یک وسیله تولید در اختیار سرمایه قرار می گیرد با این شرط که اجاره ای بابت آن پرداخته شود. مارکس می نویسد: «پیش شرط های شیوه تولید سرمایه داری [در کشاورزی] چنین اند: کارکنان واقعی کشاورزی، کارگران مزدی اند که توسط سرمایه دار، کشاورز سرمایه دار که در کشاورزی صرفاً به عنوان یک عرصه بهره برداری از سرمایه برای به کار انداختن سرمایه در یک حوزه خاص تولید وارد شده است، استخدام گشته اند. این سرمایه دار کشاورز مبلغی پول برای مدت معینی مثلاً سالیانه طبق قرارداد ثابتی به صاحب زمینی که مورد بهره برداری قرار می دهد یعنی به زمیندار می پردازد (درست مانند بهره ثابتی که گیرنده سرمایه وامی به وام دهنده پرداخت می کند) تا حق سرمایه گذاری در این عرصه خاص را به دست آورد. این مقدار پول، اجاره زمین نامیده می شود، خواه برای زمین کشاورزی پرداخت شود یا زمین ساختمانی، معادن، محل های ماهی گیری، جنگل و غیره. این مبلغ برای تمام مدتی که زمیندار قرار داد اجاره با سرمایه دار کشاورز بسته است پرداخت می شود. بنابراین اجاره زمین آن شکلی است که مالکیت زمین به لحاظ اقتصادی تحقق پیدا می کند، یعنی ارزش ایجاد می کند. پس ما در اینجا با هر سه طبقه - کارگران مزدی، سرمایه داران صنعتی و زمینداران

– مواجهیم که با هم و در تقابلهای با یکدیگر، چارچوب جامعه مدرن را تشکیل می دهند.»

این اجاره، به صورت اجاره مطلق و اجاره تقاضی، بخشی از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران مزدی و استثمار شده توسط سرمایه دار است که این آخری به زمیندار می پردازد. زمیندار مدرن، یعنی زمیندار در جامعه سرمایه داری، رابطه مستقیمی با کارگر کشاورزی یا تولید کننده مستقیم ندارد. توضیحاتی در باره اجاره تقاضی و اجاره مطلق در پانوش 5 (در بالا) داده شده است. (س. ش.)

11- کار به خاطر مزدی بودن نیست که ارزش آفرین است مزدی بودن کار یا نظام کار مزدی تنها باعث می شود که ارزشی که کارگر تولید می کند تماماً به او باز نگردد یعنی باعث شکل خاصی از توزیع ارزش می شود که به نفس ارزش آفرینی ربطی ندارد. به همین خاطر است که مارکس در جمله قبل می گوید ارزش آفرینی کار به توزیع ارزش بین بخش های مختلف مردم بستگی ندارد. (س. ش.)

12- سوم: فرمول سرمایه – بهره (سود)، زمین – اجاره و کار – مزد، در معنایی که بالاتر ملاحظه شد، به نحو همشکل و متقارنی نامتوافق و ناهماهنگ است. در واقع کار مزدی همچون شکل معین اجتماعاً تعیین شده ای از کار ظاهر نمی شود بلکه هر گونه کاری ماهیتاً همچون کار مزدی نمودار می گردد، (دست کم برای هرکسی که در زندان روابط تولید سرمایه داری گرفتار باشد چنین جلوه می کند). بنابراین، اشکال معین اجتماعی ویژه ای که وسایل مادی کار (وسایل ساخته شده تولید و زمین) نسبت به کار مزدی اتخاذ می کنند (که، متقابلاً و به نوبه خود، وجود قبلی کار مزدی را امری مفروض می گیرند) بدون هیچ تحلیلی با خود این وسایل کار در وجه مادی وجودی آنها یا با شکلی که در روند کار به خود می گیرند، بدون ارتباط با هرگونه شکل اجتماعی تاریخاً تعیین شده و حتی بدون ارتباط با هر شکل اجتماعی که روند داشته باشد، هم هویت گرفته می شوند. (ترجمه فرانسوی)

13- در اینجا بخش هائی از آغاز فصل 7 جلد اول سرمایه (تولید ارزش اضافی مطلق) را نقل می کنیم که بیانگر دیدگاه مارکس از روند کلی کار، اجزا و ویژگی های آن، فارغ از شکل اجتماعی ویژه ای است که کار در آن صورت می گیرد. او می نویسد:

«مصرف نیروی کار، خود کار است. خریدار نیروی کار این کالا را با به کارگرفتن فروشنده نیروی کار مصرف می کند. بدین سان فروشنده نیروی کار در واقعیت تبدیل به چیزی می شود که بالقوه بود، یعنی کارگر یا نیروی کار در حال فعالیت. کارگر برای اینکه کار خود را در کالاها نمودار سازد، باید قبل از هر چیز آن را به صورت ارزش مصرفی، به صورت اشیائی که نیازی را رفع می کنند، به صورت یک محصول معین درآورد. این واقعیت که تولید ارزش مصرف با محصولات زیر کنترل سرمایه دار و از جانب او صورت می گیرد خصلت عمومی این تولید را عوض نمی کند. بنابراین روند کار نخست باید مستقل از هر شکل اجتماعی ویژه بررسی شود.

کار در درجه اول روندی است بین انسان و طبیعت، روندی که در آن انسان سوخت و ساز خود را با طبیعت از طریق اعمال خویش حل و فصل (وساطت)،

تنظیم و کنترل می کند. او خود همچون قدرتی طبیعی با مواد طبیعت رو در رو می شود. او نیروهای جسم خود، بازوان، پاها، سر و دست هایش را به حرکت در می آورد تا با دادن شکلی به مواد طبیعی که برای زندگی اش مفید باشد آنها را از آن خود کند. او در همان حال که بر روی طبیعت خارجی عمل می کند و آن را تغییر می دهد طبیعت خویش را نیز دگرگون می سازد. او توانائی های نهفته در سرشت خود را تکامل می بخشد و آنها را به فرمان خود در می آورد. ما در اینجا به نخستین شکل های غریزی کار که هنوز در سطح حیوانی قرار دارند نمی پردازیم. بین وضعیتی که در آن انسان نیروی کارش را همچون کالا به بازار برای فروش می آورد و وضعیتی که کار انسانی هنوز نخستین شکل غریزی خود را رها نکرده بود فاصله زمانی عظیمی طول کشید. پیش فرض ما [در اینجا]، کار در شکلی است که منحصرأ ویژگی انسانی دارد. عنکبوت عملیاتی شبیه بافنده انجام می دهد، زنبور عسل با ساختن خانه های شانه عسل بسیاری از معماران را دچار شرم می کند. اما آنچه بدترین معمار را از بهترین زنبور عسل متمایز می کند این است که معمار پیش از ساختن خانه در موم آن را در ذهن خود می سازد [معمار ساختمان خود را پیش از آنکه در واقعیت بنا کند در تخیل خویش می سازد]. در پایان هر روند کار، نتیجه ای سر بر می آورد که قبلاً توسط کارگر طرح ریزی شده بود یعنی به شکل تصور در ذهن او وجود داشت. انسان نه تنها در مواد طبیعت تغییر به وجود می آورد بلکه در حین این تغییر، هدف خود را در قلمرو طبیعت تحقق می بخشد. هدفی که بدان آگاهی دارد و همچون یک قانون طرز فعالیت او را تعیین می کند و او باید اراده خود را تابع این هدف سازد. این تبعیت عملی لحظه ای نیست. در روند کار، علاوه بر به کار انداختن اندام ها اراده ای هدفمند ضرورت دارد که خود را به صورت توجه دقیق کارگر نشان می دهد. هر قدر برای کارگر محتوا و نحوه انجام یک کار کمتر جذاب باشد، بنابراین هر اندازه این کار برای او لذت کمتری همچون بازی خود انگیزه توان های جسمانی و ذهنی اش داشته باشد، به همان اندازه توجه به کار باید دقیق تر باشد.

لحظات مقدماتی [اجزا یا عناصر پایه ای] روند کار عبارتند از: 1) فعالیت هدفمند، یعنی خود کار، 2) شیبی یا موضوعی که کار بر روی آن صورت می گیرد و 3) ابزارهای آن کار.

زمین (که به لحاظ اقتصادی شامل آب هم می شود) در حالت ابتدائی اش برخی چیزهای ضروری و وسایل زنده ماندن را به طور آماده در دسترس انسان می گذارد بدون اینکه هیچ کوششی از سوی او برای استفاده از طبیعت همچون موضوع عام کار انسانی صورت گرفته باشد. تمام آن چیزهائی که توسط کار صرفاً از پیوند با محیط بلاواسطه شان جدا می شوند موضوعات کارند که به طور خود به خودی توسط طبیعت عرضه می شوند مانند ماهی صید شده که از آب، عنصر زندگی اش، جدا می گردد، الواری که از جنگل بکری قطع می شود و سنگ های معدنی که از رگه خود جدا می شوند. از سوی دیگر، اگر بر روی موضوع کار قبلاً کاری انجام شده باشد آن موضوع کار را ماده خام می نامیم، مانند سنگ معدنی که استخراج شده و آماده شسته شدن است. هر ماده خامی موضوع کار است اما هر موضوع کاری ماده خام نیست؛ موضوع کار تنها هنگامی ماده خام به حساب می آید که قبلاً تغییری توسط کار در آن رخ داده باشد.

ابزار کار یک شیئی یا مجموعه ای از اشیاست که کارگر بین خود و موضوع کار قرار می دهد که ناقل فعالیت کارگر به موضوع کار است. کارگر ویژگی های مکانیکی، فیزیکی و شیمیایی برخی اشیاء را به کار می گیرد تا تغییری بر روی اشیاء دیگر بر طبق هدف خود ایجاد کند.»

14- مزدها، سود و اجاره سه منبع اصلی همه درآمدها و نیز ارزش های مبادله اند (آدام اسمیت)، [پژوهشی در باره سرشت و علل ثروت ملل، آبردین، لندن، 1848، ص 43] - بدین سان علل تولید مادی در همان حال سرچشمه های منابع اصلی درآمدهای موجودند. (استورچ، [درس اقتصاد سیاسی، سن پترزبورگ، 1815]، ج 1، ص 259، (فریدریش انگلس)

15- از دیدگاه اقتصاد سیاسی مارکس، نرخ سود کل سرمایه اجتماعی عبارت است از نسبت کل ارزش اضافی استثمار شده از کل کارگران مولد مزدی در یک دوره معین (مثلاً یک سال) به کل سرمایه پیش ریخته برای این مدت. سرمایه پیش ریخته مرکب از دو بخش است الف) سرمایه متغیر یعنی آن بخش از سرمایه کل که در دوره معین صرف خرید نیروی کار کارگران مولد شده است و ب) سرمایه ثابت که عبارت است از ارزش کل ماشین ها و دیگر ابزارهای تولید، تأسیسات تولیدی، مواد خام و کمکی، انرژی، هزینه های اطلاعات و ارتباطات در امر تولید و غیره که در تولید سرمایه دارانه به کار افتاده اند. کارگران مولد در جریان تولید علاوه بر تولید ارزشی معادل مزد خود (یعنی کار لازم)، مقداری کار اضافی (کار پرداخت نشده یا رایگان) برای سرمایه دار انجام می دهند. این کار رایگان همان ارزش اضافی است که منشأ سود، بهره و اجاره زمین است.

اگر سرمایه متغیر، سرمایه ثابت و ارزش اضافی را به ترتیب برابر V ، C و S فرض کنیم، نرخ ارزش اضافی و نرخ سود چنین خواهند بود:

$$\frac{S}{V} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{\text{کار اضافی}}{\text{کار لازم}} = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

$$\text{نرخ سود} = \frac{S}{C+V} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}}$$

حال اگر صورت و مخرج کسری را که بیانگر نرخ سود است به کمیت V یعنی سرمایه متغیر تقسیم کنیم خواهیم داشت:

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{S}{V} = \frac{S}{C+V} \cdot \frac{C+V}{V} = \frac{S}{C+V} \cdot \left(\frac{C}{V} + 1 \right) = \text{نرخ سود} \cdot \left(\frac{C}{V} + 1 \right)$$

مارکس نسبت $\frac{C}{V}$ یعنی نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر را ترکیب ارگانیک سرمایه می نامد.

با توجه به فرمول بالا می توان گفت که در تقریب اول نرخ سود با نرخ ارزش اضافی نسبت مستقیم و با ترکیب ارگانیک سرمایه نسبت معکوس دارد. ترکیب ارگانیک سرمایه بیانگر سرمایه سرنانه کارگر (یعنی میزان سرمایه ثابتی که به

ازای یک کارگر به کار انداخته می شود) و یا به عبارت دقیق تر متناسب با میزان سرمایه ثابتی (ماشین آلات، مواد خام و کمکی و غیره ای) است که یک کارگر (یا یک واحد نیروی کار) به طور متوسط در جریان تولید کالاها و خدمات به حرکت در می آورد. روشن است که هر قدر این نسبت بیشتر باشد بارآوری کار بیشتر است. مارکس در جلدهای اول و سوم سرمایه نشان داده که در روند تکامل سرمایه داری ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش پیدا می کند که بیانی از افزایش بارآوری کار است. به عبارت دیگر، گرایش افزایشی ترکیب ارگانیک سرمایه یکی از قوانین عام انباشت سرمایه است. (گرایش افزایشی ترکیب ارگانیک سرمایه منافاتی با صرفه جوئی در سرمایه و یا بهره برداری خردورزانه و کارآمد از سرمایه مانند استفاده بهینه از ماشین آلات و تأسیسات و مواد خام و کاهش اتلافات و غیره، ندارد). در همان حال با افزایش بارآوری کار نرخ ارزش اضافی نیز افزایش می یابد. بدین سان افزایش بارآوری کار از یک سو نرخ ارزش اضافی را افزایش می دهد (به شرط ثابت ماندن سطح مزدهای حقیقی و یا افزایش آنها به نسبتی کمتر از افزایش بارآوری کار) که به نوبه خود موجب افزایش نرخ سود می شود. از سوی دیگر موجب افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه می گردد که باعث کاهش نرخ سود می گردد.

باید توجه داشت که گرایش نزولی نرخ سود اساساً ناشی از افزایش مزدها نیست. همچنین گرایش نزولی نرخ سود را به طور کلی به کاهش بارآوری کار نمی توان نسبت داد. مارکس در این زمینه در فصل 14 جلد سوم سرمایه می نویسد: «کاهش نرخ سود نه به علت کاهش بارآوری کار بلکه به دلیل افزایش آن است. دو پدیده افزایش نرخ ارزش اضافی و کاهش نرخ سود چیزی نیستند جز شکل های ویژه ای که در نظام سرمایه داری افزایش بارآوری کار خود را در آنها به نمایش می گذارد.»

مارکس در بررسی تضادهای درونی قانون گرایش نزولی نرخ سود در فصل 15 جلد 3 سرمایه می افزاید: «... سیستم تولیدی سرمایه داری در بردارنده گرایشی است به تکامل مطلق نیروهای مولد، بی توجه به ارزش و ارزش اضافی ای که آنها می توانند در خود نفهته داشته باشند و حتی صرف نظر از مناسبات اجتماعی ای که در چهارچوب آن مناسبات، تولید سرمایه داری صورت می گیرد؛ در حالی که از سوی دیگر هدف سیستم حفظ ارزش سرمایه موجود و ارزش افزائی آن به بالاترین درجه است (یعنی رشد شتابان و دائمی این ارزش). خصلت ویژه آن مبتنی است بر ارزش - سرمایه موجود به عنوان وسیله ای برای ارزش افزائی ماکسیمم همین ارزش. روش هایی که از طریق آنها تولید سرمایه داری به این هدف می رسد مستلزم موارد زیرند: کاهش نرخ سود، ارزش زدائی سرمایه موجود و تکامل نیروهای مولد کار به زیان نیروهایی که در گذشته ایجاد شده اند.» این جملات مارکس یکی از مهم ترین تضادهای شیوه تولید سرمایه داری و نه تنها تضاد درونی قانون گرایش نزولی نرخ سود را با بیان اقتصادی دقیق توضیح می دهند.

اثر متضاد افزایش بارآوری کار بر نرخ سود (افزایش نرخ سود به خاطر افزایش نرخ ارزش اضافی و کاهش نرخ سود به خاطر افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه) باعث شده که برخی از اقتصاددانان (مانند پل سویزی و غیره) مدعی شوند که جهت تغییرات نرخ سود نامعین است یعنی نمی توان با قطعیت گفت

دو شعر از داریوش سلحشور

«داستان سرگذشت انسان»

تا خدا و مالکیت زاده شدند
کارد را به میانه نهادند:
به تقسیم نابرابر نان .
و برده داران در شمایل دولت
آغاز به سخن کردند.
آنگاه مرا به اربابه بستند،
تا سربازی پیاده در کشور گشایی شان باشم!
هزار هزارم به خاک افکندند،
پس آنگاه با آوازه ی سرداران سرپرده نشین شان
سرود فتح ملی سرودند،
تا داستان تاریخ جنایاتشان را بیوشانند.

زمینی فراخ تر را طلب کردند،
و آنگاه گشاده دستی زمین و کار بی اجر من
بشارت اش آن بود:

تا دولت را به دستی دیگر بسپارند،
و در هیبت اربابان:

گاواهن به گرده گاه من نهند،
تا هستی منافع چرکین شان را
پاس دارم!

جهان به مذهب و چپاول بر نشسته بود،
که "پیشه وران" پرچمی را برافراشتند
به نام انسان و آزادی،
و با سوگند به "ملت" و مالکیت،
به هیبت ناجی به میانه آمدند:
تا حقوق را به تساوی تقسیم کنند،
و قانون را سکه به نام انسان بزنند،
اما نان را به نابرابری دوباره ای کارد به میانه نهند!
و این سرآغاز جهان بورژوازی بود.
من و طبقه ام با این جهان زاده شدیم.

مرا از این سفر تاریخی گریزی نبود،

که آیا در دراز مدت نرخ سود افزایش می یابد یا کاهش. مارکس بر آن است که
نرخ سود گرانش نزولی دارد و علت اصلی این امر افزایش ترکیب ارگانیک
سرمایه است. در واقع می توان نشان داد که هرچند با افزایش بارآوری کار هم
نرخ ارزش اضافی و هم ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش می یابند اما سرعت
افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه در اثر افزایش بارآوری کار نسبت به سرعت
افزایش نرخ ارزش اضافی در اثر افزایش بارآوری کار بیشتر است و در نهایت
کاهش نرخ سود در اثر افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه بر افزایش نرخ سود
در اثر افزایش نرخ ارزش اضافی غلبه می کند. یک علت دیگر گرانش کاهشی
نرخ سود این است که افزایش نرخ ارزش اضافی با موانع فیزیکی و اجتماعی
روبرو است و از حد معینی نمی تواند بیشتر شود. کسانی که مدعی «نامعین
بودن» جهت تغییرات نرخ سود می شوند از یک سو رابطه میان نرخ ارزش
اضافی و ترکیب ارگانیک سرمایه با بارآوری کار و در نتیجه رابطه بین نرخ
ارزش اضافی و ترکیب ارگانیک سرمایه را نمی بینند و آنها را دو متغیر مستقل
فرض می کنند و از سوی دیگر به محدودیت های (فیزیکی و اجتماعی) افزایش
نرخ ارزش اضافی توجه ندارند یا به آن کم بها می دهند.

عوامل خنثی کننده ای مانند افزایش ساعات کار روزانه (بدون افزایش مزد)،
کاهش مزدهای حقیقی، افزایش شدت کار بدون افزایش ترکیب ارگانیک
سرمایه، کاهش ارزش سرمایه ثابت به دلایل گوناگون، تجارت خارجی،
استثمار کار ارزان کارگران مهاجر، صدور سرمایه و غیره با روند کاهش
نرخ سود مقابله می کنند که باعث می گردند کاهش نرخ سود به صورت گرانش
عمل کند. اما آثار این عوامل محدودند و پویایی عواملی که باعث کاهش نرخ
سود می شوند بر آنها غلبه می کند.

یک عامل دیگر کاهش نرخ سود سرمایه کل عبارت است از حجم فزاینده
سرمایه غیر مولد (مانند سرمایه هائی که در روند چرخش کالا به کار می افتند
یا بخشی از سرمایه وامی، سرمایه هائی که در اسپکولاسیون به حرکت در می
آیند و غیره) و نیز افزایش کار غیر مولد (کاری که ارزش اضافی ایجاد نمی
کند اما برای تحقق آن لازم است یا کار کنترل و غیره) در روند تکامل سرمایه
داری.

در یک کلام می توان گفت که رابطه بین نرخ ارزش اضافی و نرخ سود رابطه
ساده ای نیست. به همین دلیل است که مارکس می نویسد: «نرخ سود با قوانین
خودش تنظیم می شود که اجازه می دهد و حتی می طلبد که این نرخ تغییر کند
در حالی که نرخ ارزش اضافی ثابت بماند.» یعنی نرخ ارزش اضافی می تواند
ثابت بماند اما نرخ سود کاهش پیدا کند (یا حتی در شرایطی ویژه افزایش یابد).
همچنین نرخ ارزش اضافی می تواند افزایش یابد ولی نرخ سود ثابت بماند یا
کاهش پیدا کند. این تغییرات متفاوت و ظاهراً متضاد بیانگر نامعین بودن نرخ
سود نیستند. همه این تغییرات بیان یک قانون واحد و پیچیده اند که همان قانون
گرانش نزولی نرخ سود است. مطالعات و داده های تجربی زیادی در کشورهای
مختلف سرمایه داری قانون گرانش نزولی نرخ سود مارکس را تأیید می کنند.»
(س. ش.)

و از برده تا رعیت و کارگر:

هم زندان را ساختم،

هم طناب دار خویش را بافتم!

و آنگاه که در پی لقمه ای نان

سر به شورش برداشتم،

دستگاه دولت را به معنای "دار" به هجا نشستم.

و به سخره شان گرفتم که:

حقوق متساوی مفهوم مجردی در کتاب قانون اند،

اما استثمار من حقیقتی است

استثمار من راز جهان هستی است!

من با این جهان زاده شدم،

من کارگرم،

و جهانی که بر شانه های من هستی می یابد:

از آن من نیست!

در جهان بورژوازی:

به پاشنه ی قانون "خدا و مالکیت" می چرخد.

اما مرا پیام به دگرگونه جهانی،

و سخن به دگرگونه قانونی است.

تا انسان سرود پایان بردگی و مالکیت را بخواند.

و دگرگونه دولتی بر پا دارد.

دولتی

که دیگر دولت نیست –

مرا پیام به دگرگونه جهانی است،

جهانی که درش به پاشنه انسان بچرخد.

من کارگرم!

پایان بخش سرگذشت درد آور انسان.

«ای کاش تو هم بودی!»

بی بهانه می جویم ات

ای بی دریغی،

خفته در خون

به بالاپوشی از شبنم و شقایق.

بی بهانه می خوانم ات،

همین جا:

شانه به شانه ام!

تا فشار گرمای دستان رفیقانه ات

که به تبسمی سلام می گفت،

آوازی بخواند

از آرمان های دیرینمان.

وقتی که جان من سیراب می شود از شوق زندگی

در دل به ناله می خوانم

این آواز را که:

ای کاش تو هم بودی!

همین جا:

شانه به شانه ام !!!

بی صبرانه به انتظار نشسته ام

که بیایی!!

با یک بغل اعلامیه و هزار حرف خوب.

بیا رفیق خوبم بیا،

تا بهار نیامده بیا

تا آتشی بیا کنیم به استقبال خورشید،

و سرودی بخوانیم در قدرت کارگران!!

بیا تا با هم بخوانیم:

زنده باد سوسیالیسم!!

بیا همین جا بیا،

شانه به شانه ام.